

# آغاز جنگ سرد در ایران

## و شکل‌گیری اسلام سیاسی بنیادگرا

حمید احمدی

پژوهشگران تاریخ معاصر و انقلاب ایران، غالباً در توضیح تاریخی جنبش اسلامی به رهبری آقای خمینی در انقلاب بهمن، سابقه این جریان را از مقطع خرداد ۱۳۴۲ در نظر می‌گیرند. نگارنده این سطور آغاز جنگ سرد در ایران (بهمن ۱۳۲۱) را مرحله جدیدی از روند پیدایش اسلام سیاسی بنیادگرا در ایران می‌داند. بدون مطالعه و بررسی این پیش‌زمینه تاریخی، توضیح تاریخی - سیاسی پیدایش «خمینیسم» در ایران، احتمالاً کاستی‌های جدی خواهد داشت. با پیروزی شوروی در نبرد استالینگراد و شکست آلمان در آن نبرد تاریخی (۲۱ بهمن ۱۳۲۱) و چشم‌انداز روند رشد و گسترش «کمونیسم» در جامعه، سفارت انگلیس با توجه به خطر احتمالی که از جانب این جریان می‌توانست متوجه حکومت ایران باشد، خط مشی سیاسی جدیدی را برای تقابل و جلوگیری از نفوذ «کمونیسم» در ایران مطرح می‌ساخت. بهره‌گیری از نقش روحانیان و هموار کردن راه آنان در اشاعه برنامه‌های مذهبی در جامعه یکی از راههای خنثی کردن این نفوذ در نظر گرفته شده بود. در اینجا می‌کوشم سمت و سوی نظریه‌ها و اقدام‌های اولیه در آغاز جنگ سرد در ایران را به اختصار بررسی کنم.

### آغاز جنگ سرد در ایران و نقش مذهب در آن

مقام‌های سفارت انگلیس در ایران، بر اصلاحات از سوی دولت ایران بعنوان سدی در برابر شعارهای اصلاح طلبانه حزب توده و جلوگیری از نفوذ آن حزب تأکید می‌کردند. حدود یک ماه پس از شکستن محاصره استالینگراد، بولارد سفیر انگلیس در ایران با فرستادن نامه‌ای حاوی برنامه اصلاحات گسترده، به علی سهیلی نخست وزیر وقت ایران، جامعه عمل پوشاندن به این اصلاحات را توصیه کرد. (۱) سفیر انگلیس در نامه‌ای به تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۲۱ به وزارت خارجه این کشور، تأکید داشت، که مبارزه انتخاباتی مجلس چهاردهم نشان داد حزب توده با سازمان منسجم و خطرناک خود می‌تواند به ناراضی‌های طبقات پایین دامن بزند. (۲)

مقام‌های انگلیسی در ایران به موازات این توصیه‌ها به شاه و نخست وزیر وقت، تمهیدات دیگری را برای جلوگیری از نفوذ «کمونیسم» دنبال می‌کردند که استفاده از عامل مذهب، یکی از طرح‌های عملی آنان در آن مقطع بود. گفتنی است که سؤاستفاده از باورهای مذهبی یکی از شیوه‌های رایج سیاسی از جنگ اول جهانی به این سو است. بطور مثال متحدین کوشیدند از این حربه در جنگ جهانی اول استفاده کنند. بخشی از فعالیت سیاسی - تبلیغاتی آلمانی‌ها، ایجاد سازمان «اتحاد اسلامی» و فراهم کردن زمینه‌ای برای بسیج کردن ایرانیان در زیر پرچم اسلام در جهت منافع آلمان - عثمانی در جنگ بود. در همین رابطه انتشار مجله کاوه در برلین و ماهنامه «عالم اسلامی» در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۶ زیر نظر شیخ عبدالعزیز چاویش مصری و عبدالملک حمزه بیک در برلین قابل مطالعه است. (۳) حسن تقی‌زاده مدیر مسئول مجله کاوه درباره فعالیت این جریان و انتشار مجله مزبور می‌نویسد: «روزنامه کاوه را بنا کردیم که روزنامه سیاسی بر ضد دشمنان آلمان و برای استقلال کامل ایران - تقویت آلمان بود. مخارجش را آلمانها می‌دادند». (۴) همین مجله در آن سالها چنین تبلیغ می‌کرد: «ایرانیان باید بدانند که پیشرفت قشون عثمانی یک کمک الهی و مدد غیبی است که به ایران مظلوم روی نهاده است. لشکر ملائکه و اردوی فرشتگان است که به یاری برادران دینی و شرقی خود شتافته است. خون عثمانی که در دامنه‌های بیستون و الوند ریخته می‌شود، خون پاکی است که از یک ملت نجیب در راه یک مقصد خالص و مقصد آزاد کردن برادران خود از زنجیر دیوان ناپاک جاری می‌شود...». (۵) انگلیسی‌ها کاربرد سیاسی و استفاده از شعارهای مذهبی و نیروهای اسلامی را در جریان جنگ‌های داخلی روسیه و بطور خاص با وارد کردن ملاها از نقاط مختلف به ترکستان برای مقابله با بلشویکها تجربه کرده بودند. اینک، این تجربه را می‌خواستند برای تقابل با جریان چپ در حال رشد در ایران بکار گیرند. در سالهای بعد، این تجربه و سیاست تحت عنوان نظریه «کمربند سبز» معروف شد. اخیراً پدیده اسلام طالبان در افغانستان، نیز محصول چنین سیاستی است.

چند ماه پس از آزاد سازی استالینگراد، «رابین زینر» کارمند MI6 (سازمان جاسوسی انگلیس) در پوشش معاون وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در ایران وارد تهران شد و در همین ایام، در شهریور ۱۳۲۲ با فاصله زمانی یکی دو هفته، سید

ضیاء‌الدین طباطبایی و آیت‌الله قمی وارد ایران شدند. در رابطه با ارتباط «رابین زینر» با چهره شناخته شده یعنی سید ضیاء‌الدین طباطبایی عامل سیاسی انگلیس در کودتای ۱۲۹۹، چنین آمده است: «سید ضیاء‌الدین طباطبایی در تابستان ۱۳۲۲ وارد ایران شد. او بعد از ورود به ایران به اتفاق برادران رشیدیان در فعالیت‌های ضد کمونیستی بطور پنهانی با «رابین زینر» همکاری را شروع کرد و در تأسیس حزب اراده ملی به او یاری رساند.» (۶)

درباره ورود سید ضیاء‌الدین و همکاری او با بخشی از روحانیان چنین می‌خوانیم: «سید ضیاء‌الدین طباطبایی در شهریور ۱۳۲۲ از اقامت تبعیدآمیز در فلسطین بازگشته است و کلاه پوستی بر سر [برای اینکه نشان بدهد مانند نظر روحانیان مخالف کلاه شاپوی دوران رضا شاه است؛ ضمناً شکل کلاه پوستی بعداً توسط اعضای «فداییان اسلام» استفاده می‌شد] و جای نعنای در استکان و دست در دست این و آن معمم و روحانی، به دفاع از «شعائر ملی» و گفتگو از «عنعنات ملی» پرداخته است تا هم دین را نجات بدهد و هم دولت را.» (۷) سید ضیاء به نمایندگی از یزد وارد مجلس چهاردهم (۱۶ اسفند ۱۳۲۲) شد. در مجلس شورای ملی، اکثریتی به رهبری سید ضیاء‌الدین طباطبایی و یارانش که از حمایت بخشی از روحانیان برخوردار بودند، فریاد «واشریعتا» سر می‌دادند و از سوی دیگر اقلیتی به هدایت دکتر مصدق و با همراهی فراکسیون نمایندگان حزب توده قرار داشتند. (۸)

رژر لنچافسکی که در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۱۸ وابسته مطبوعاتی سفارت لهستان در ایران بود و در سالهای بعد و از جمله در دوران جنگ دوم جهانی در رابطه با خط و ربط سیاست آمریکا و غرب فعالیت می‌کرده (۹)، درباره جریان ورود سید ضیاء و خط دولت انگلیس برای آوردن او به صحنه سیاسی در ایران می‌نویسد: «سید ضیاء برگ برنده انگلستان در برابر کمونیستها بود. سید ضیاء قبل از بازگشت به ایران در حیفا که تحت کنترل انگلیسیها بود زندگی می‌کرد. شایعاتی درباره پول‌های فراوانی که انگلیس در اختیار سید ضیاء می‌گذاشت، بگوش می‌خورد. ذکر مدارک در این مورد بخاطر مخفیانه بودن اقداماتی از این قبیل مسلماً امکان ندارد ولی چنین کمک‌هایی بسیار محتمل می‌نماید... سید ضیاء پس از ورود به ایران یک حزب سیاسی بنام وطن به راه انداخت و بعداً که از شهر یزد به نمایندگی مجلس انتخاب شد، نام آن حزب را به اراده ملی تغییر داد. از برنامه‌های این حزب از جمله دفاع از اسلام و وارد کردن تعلیمات دینی در برنامه‌های مدارس بود.» (۱۰) در همین ایام آیت‌الله قمی نیز به ایران بازگشته و در بوق ارتجاع می‌دمید. آیت‌الله حاج آقا حسین قمی مرجع تقلید که در زمان رضا شاه در سال ۱۳۱۴ بخاطر مخالفت با کلاه شاپو (بقول روحانیون «کلاه لگنی») به عراق تبعید شده بود، در شهریور ۱۳۲۲ به ایران دعوت شد و نخست وزیر علی سهیلی به دیدار او رفت و برنامه ورود او از طریق رادیو با تبلیغات زیاد پخش گردید. احمد کسروی در این باره می‌نویسد: «تو گویی آقا [آیت‌الله حسین قمی] قهرمان استالینگراد بوده و از جنگ فیروزانه باز می‌گردد که رادیوی ایران بدینسان خود کشی می‌کند و راه را برای او باز می‌کنند. کسی نیز نرسید: آمدن و رفتن یک مجتهد چه تواند بود و چه سودی از آن برای مردم بدست تواند آمد که رادیوی ایران تا این اندازه به آن می‌پردازد؟! آری آمدن آقا یک سود توانستی داشت، و آن اینکه حاجی‌های مقدس و مشهدی‌های نمازخوان بازار که در این چند سال جنگ فرصت یافته با انبارداری و گرانفروشی هزارها خانواده را دچار بدبختی گردانیده، هزارها مردان و زنان را بیخ دیوار خانه نشین ساخته و خود میلیونها پول اندوخته بودند به نزد آقا بشتابند و با پرداختن سهم امام درد مظلوم به یک بار خود را پاک گردانند و هیچگونه ناآسودگی در دلهاشان نماند، و این بود به هر شهری که آقا رسید، اینان به پیشوازش شتافتند و چکهای بانک و بسته‌های اسکناس به آقا رسانیدند و بدینسان خود را دل‌آسوده گردانیدند.» (۱۱)

آیت‌الله قمی با ترک کربلا و نجف و ورود به ایران مطرح ساخت که با حزب توده از این نظر که فعالیت‌هایش با دین اسلام مغایر است، مبارزه خواهد کرد. (۱۲) آقای قمی حدود دو سال و نیم بعد از این قبیل فعالیت‌ها در ایران، مجدداً به نجف و کربلا برگشت!

رهبری حزب توده خواه از روی مصلحت‌گرایی سیاسی برای عدم تقابل با روحانیان و خواه از روی عدم شناخت به سیاست جاری در رابطه با اشاعه اسلام بنیادگرا در جامعه و از جمله برای مقابله با آن حزب، همصدا با دولت وقت ایران، ورود آیت‌الله قمی را تهنیت گفت. احمد کسروی در انتقاد به رهبری حزب توده، چنین نوشت: «ما فراموش نکرده‌ایم که هنگامی که آقا حسین قمی را به آن ترتیب خاص برای تقویت ارتجاع به ایران می‌آوردند، شما در روزنامه خود تجلیل بی‌اندازه نمودید و او را «اولین شخصیت دینی» نامیدید... آیا این تقویت ارتجاع نیست؟ اگر شما این را نپذیرید، من ناچار خواهم شد، بگویم شما معنی ارتجاع را نمی‌فهمید.» (۱۳)

البته، اسنادی مربوط به گفتگوهای در برخی حوزه‌های حزبی در حزب توده نشان می‌دهد که خط انگلستان را در رابطه با تبلیغات مذهب در ایران با تأخیر زمانی مورد تحلیل قرار می‌دادند: «عصر روز پنجشنبه اول بهمن ۱۳۲۶ حوزه ۱۹۲ دانشکده فنی حزب توده در منزل دکتر کیانوری واقع در سه‌راه شاه کوچه گودرز تشکیل و مذاکرات زیر بین آنها جریان داشت: ... بحث در اطراف اینکه فعلاً دولت انگلستان از داشتن دیکتاتوری نظامی صرف‌نظر کرده است، ولی تبلیغات خود را از طبقات پایین مانند آوردن حجاب شروع کرده است.» (۱۴)

با ورود آیت‌الله قمی از تبعید، کارزار تبلیغاتی گسترده‌ای از سوی بخشی از روحانیان برپا شد، مثلاً از شهر خمین در ۲۶ شهریور ۱۳۲۲ عده‌ای از اهالی تلگرافی به نخست وزیر می‌فرستند که: «... ما هم با تمام علاقه‌مندان به دستورات اخلاقی و

اجتماعی اسلامی انتظار انجام تقاضای مراجع دینی و اجرای دستورات قرآنی و الزام بانوان را به حجاب داریم». (در میان امضاء کنندگان این تلگراف، نام‌های «الاحقر صدرالدین نجفی» و «سید مرتضی پسندیده» [برادر آقای خمینی] هم به چشم می‌خورد. (۱۵))

در همان سال هم آهنگی‌هایی بین دولت و بخشی از روحانیان از جمله در تقابل با کسروی و نشر کتابهای او انجام می‌گرفت. کسروی در انتقاد از دولت نوشت: «دولت چون از چاپ شدن چنین کتابی [کتاب شیعیگری، چاپ زمستان ۱۳۲۲] آگاه گردید، نشستی از ملایان برپا گرداند و از آنان پاسخ خواهد. اگر دولتی نیکخواه و دلسوز بودی، این کار را کردی؟ زیرا این کتاب درباره گرفتاری‌های ایرانست و یک رشته سخنانی از ارجدارترین گفته‌ها به میان آورده شده. آن کتاب در این زمینه است که مردم ایران ناهمیده و نادانسته گرفتار یک رشته گمراهی‌های بسیار زیانمندی گردیده‌اند و تا این گمراهی‌هاست، حال توده بهتر از این نخواهد بود». (۱۶)

آقای خمینی مدرس حوزه علمیه قم در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ طی پیامی تحت عنوان «بخوانید و بکار ببندید» روحانیان را به ضدیت با کسروی دعوت کرد و خواستار پایان دادن به تفرقه روحانیان شد و نوشت: «... همه دیدید کتابهای یک نفر تبریزی بی‌سرویا [احمد کسروی] را که تمام آئین شما را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق و امام غایب روح الله الفدا آنهمه جسارت کرد و هیچ کلمه از شما صادر نشد... این چه ضعف و بیچارگی است که شماها را فراگرفته. خیره‌سران بی‌دین در هر گوشه زمزمه بی‌دینی آغاز کرده‌اند به همین زودی بر شما تفرقه زده‌ها چنان چیره شوند که از زمان رضا خان روزگارتان سخت‌تر شود... ای آقای محترم که این صفحات را جمع‌آوری نمودید و به نظر علما [مفهوم نیست] رسانیدید، خوب است یک کتابی فراهم آورید که جمع تفرقه آنان را کند و مسلمانان را در مقاصد اسلامی همراه کرده از همه امضاء می‌گرفتید که اگر در یک گوشه مملکت به دین جسارتی شد، همه یک دل جهت از نام کشور قیام می‌کردند... باید بپا خاست. قیام برای خدا قیام لله. این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است». (۱۷)

بهر حال دولت سهیلی در راستای برنامه از قبل هماهنگی شده، با ورود آیت‌الله قمی به تهران، بخشی از برنامه تبلیغات اسلامی مانند اجرای برنامه آموزش مذهبی در مدارس و غیره را به اجرا گذاشت و آن را در هیئت وزیران به تصویب رساند و طی تلگرافی بشرح زیر به اطلاع آیت‌الله قمی رسانید:

«۱- آنچه راجع به حجاب زنان تذکر فرموده‌اند دولت عملاً این نظریه را تأمین نموده است و دستور داده شده که متعرض نشوند.

۲- در موضوع ارجاع موقوفات خاصه اوقاف مدارس دینی به مصارف مقرر آن از چند ماه قبل دولت تصمیم گرفته است که بر طبق قانون اوقاف و مفاد و قطعنامه‌ها عمل نماید و ترتیب آن کار هم داده شده و این تصمیم دولت نیز تعقیب خواهد شد.

۳- در باب تدریس شرعیات و عمل به آداب دینی برنامه‌های آموزشی با نظر یک نفر مجتهد جامع‌الشرایط چنانچه در قانون شورای عالی فرهنگی قید شده منظور خواهد شد و راجع به مدرسی که عنوان مختلط دارند در اول ازمینه امکان پسران از دختران [برخی مدارس مختلط تا کلاس چهارم ابتدایی] تفکیک خواهند شد.

۴- در باب تمییر بقاع مطهره بقیع به وزارت خارجه دستور مؤکد داده شده که اقدامات قبلی خودشان را تعقیب و نتیجه بعداً به اطلاع خاطر شریف خواهد رسید.

۵- در باب اصلاح ارزاق عمومی کشور دولت مشغول اقدام است. نخست‌وزیر: علی سهیلی» (۱۸)

گزارشات سفیر وقت انگلیس در ایران به وزارت خارجه انگلیس، در خصوص علی سهیلی نخست‌وزیر نشان از آن دارد که او نظرات سفیر انگلیس را اجرا می‌کرده است. مثلاً از او خواسته شده درباره مسایل داخلی ایران اعلامیه صادر کند و او مطابق دستور دریافتی، عمل می‌کرده است. (۱۹) دکتر مصدق در مخالفت با علی سهیلی در مجلس شورای ملی، از او بعنوان مردی که حتی میان خارجیان به فساد شهرت دارد، یاد می‌کرد. (۲۰)

در ادامه همین روند بود که در زمستان سال ۱۳۲۲ و پس از چندین سال، اجازه رسمی برگزاری مراسم تغذیه و عزاداری صادر گردید (۳۰ آذر ۱۳۲۲ به مناسبت درگذشت امام اول شیعیان). همچنین در آذر ۱۳۲۲ به موجب تصویب‌نامه دولت، شورایی مرکب از ده نفر برای مطالعات مذهبی تشکیل یافت. در این شورا بزرگان مذهبی و دولتی شرکت داشتند. پشتیبانی دولت از مذهب بخوبی در خلال حادثه‌ای که در پایان سال ۱۹۴۳ (آذر - دی ۱۳۲۲) روی داده، آشکار می‌شد. بدین ترتیب، جامعه روحانیت که از روش دوستانه دولت دلگرم شده بود، در گسترش فعالیت‌های خویش کوتاهی نمی‌کرد. در سال ۱۳۲۳ یک جامعه تبلیغ اسلامی در تهران و شعبه‌های آن در شهرستانها تأسیس شد و در فاصله سالهای ۲۴ - ۱۳۲۲ این جامعه به تنهایی یازده جلد از آثار مذهبی را در ۶۰ هزار نسخه منتشر کرد. نشریه ارگان این جامعه «نور دانش» بود که بطور هفتگی با تصویرهای فراوان منتشر می‌شد و در نتیجه پشتیبانی این جامعه یک هفته‌نامه جدید با عنوان «اسلام» در فروردین ۱۳۲۴ انتشار خویش را آغاز کرد و بدنبال آن در اردیبهشت ۱۳۲۴ روزنامه «وظیفه» به انتشار هفته‌نامه جدیدی دست زد که مطالب آن بطور اخص به مباحث دینی و اخلاقی اختصاص می‌یافت. (۲۱)

لنچافسکی روی این نکته تأکید دارد که «اگر به نفوذ روحانیون در میان توده ایران توجه داشته باشیم، بخوبی پی می‌بریم که برداشت ضد کمونیستی آنها در بازی‌های سیاسی چه نقش پراهمیتی داشته است». (۲۲) روحانیانی که در سالهای

۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ در رابطه با دربار و سپس با عملیات کودتای ۲۸ مرداد همکاری داشتند، نیز بعدها با اشاره به همین نقش درصدد امتیازجویی از شاه بودند. آیت الله محمد تقی خوانساری در پیغامی که در سال ۱۳۴۲ برای آقای خمینی می فرستد، بر این امر تأکید می کند: «با زبان ملائمت اعلامیه بنویسید. قدری نصیحت کنید که این عمل شما [منظور برنامه اصلاحات ارضی شاه و حق رأی برای زنان] خلاف قرآن است. صلاح مملکت در این است که این قانون جدید را اجرا نکنید که مردم همگی ناراحت هستند. صلاح شاه در این است که این قانونها را که مخالف قرآن است، عمل نکند، شاه بایستی علما را داشته باشد. مملکت بدون روحانیت نمی شود، اگر روحانیت نباشد، کمونیست در مملکت ما که شیعه اثنی عشری است، زیاد می شود. پس شاه و دولت تا می توانند بایستی نظم را رعایت کنند، نگذارند مملکت ما به دست بیگانگان بیفتد که بر ما حکومت کنند. این روحانیون بوده و هستند که در مقابل کمونیستها سینه سپر می کردند و می کنند». (۲۳)

برخی داده ها و برداشتها نشان می دهد که شعارهای بنیادگرایی اسلامی و حضور این طیف از روحانیان در جامعه و تبلیغات آنان در دهه ۱۳۲۰، مطلوب بخشی از جامعه شهرنشین ایران نبود و این بخش، از سیاست های دولت در این زمینه، ناراضی بود. در گزارشی از شهربانی به تاریخ ۵ بهمن ۱۳۲۶ در این رابطه چنین می خوانیم: «طبق اطلاع، یک عده از آخوندها جدیدا از بین النهرین به سمت جنوب ایران مخصوصا فارس آمده و شروع به امر به معروف نموده و راجع به حجاب دست به اقداماتی زده اند. از طرفی بین مردم شایعه است که آخوندها قصد دارند پیشنهادی تقدیم اعلیحضرت همایونی نمایند که به جای عیدی که به ماها باید مرحمت فرمایند، امر فرمایند درب دبیرستانهای دخترانه و تماشخانه ها را ببندند. عده ای دیگر از مردم از اینگونه شایعات آخوندها عصبانی هستند و از عدم اقدامات دولت ناراضی و نسبت به دولت حاضر بدبین بوده و می گویند: چرا دولت جلوگیری نمی کند و ...». (۲۴)

در همین رابطه تنی چند از روشنفکران و در رأس آنان احمد کسروی ضمن انتقاد از دولت، به انتشار نوشته هایی در نقد بعضی شئون مذهبی و خرافاتی چون قمه زدن دست یازیدند. احمد کسروی در آن سالهای حساس، خطاب به این دسته از دولتیان، چنین می نویسد: «چه پافشاری داشتید که ملایان دوباره چیره گردند و به جان این توده بیفتند؟ چه پافشاری داشتید که سینه زدن و زنجیر زدن و قمه زدن و اینگونه نمایشها دوباره بازگردد و شهربانی جلو نگیرد؟ آیا شما چندان ساده اید که زیان چیرگی ملایان را نمی دانید؟ چندان نادانید که زشتی زنجیر زدن و قمه زدن را که دستاویز در دست بیگانگان شده و این توده را وحشی می خوانند درنیابید؟ ... به هرحال، ما از ساعد و هژیر و محسن صدر و دیگر همکارانشان می پرسیم: کوشش شما به چیرگی ملایان و بازگشتن زنجیرزنی و مانند اینها چه رازی داشته؟ گرفتیم که شما دین دارید، مگر اینها دین است؟» (۲۵)

کتاب شیعیگری احمد کسروی که در زمستان ۱۳۲۲ منتشر شد، بنوبه خود در آن زمان اثر بی سابقه ای بود. احمد کسروی بعنوان یک روشنفکر دینی تحصیل کرده و تاریخ دان که مدتی در مدرسه طلبگی درس خوانده بود، از موضع یک اصلاح طلب دینی بر این نکته تأکید می کرد: «این خود جستاریست که آیا دین بهر مردم است یا مردم بهر دین می باشند. اگر راستش بخواهیم دین بهر مردم است. دین بهر آنست که آمیغهای زندگی را به مردم یاد دهد آنان را از گمراهی بیرون آورد... دروغگویی که از بدترین گناهانست اینان در راه کیش خود پرهیز ندارند و آن را گناه نشمارند. از نخست چنین بوده و اکنون نیز چنان است... مثلا شما اگر بگویید، علی با ابوبکر و عمر راه رفت و دشمنی برخواست، گوید: "تقیه" می کرد و ...» (۲۶)

کوشش های احمد کسروی در آن سالها در مبارزه با بنیادگرایی، خصم و خشم بسیاری از ملایان و بویژه روحانیان بنیادگرا را برمی انگیخت. این تلاش های کسروی مصادف با دورانی بود که زمینه ورود روحانیان به صحنه سیاسی و اجتماعی کشور فراهم شده بود. علمای بزرگ شهرستانها مکررا به حضور شاه پذیرفته می شدند. (۲۷) کسروی از موضع یک منتقد اندیشه بنیادگرایی اسلامی با ذکر پیشینه این بخش از روحانیان، بنحوی مخالفت خود را با سیاست دولت ابراز می کرد و می نوشت: «مگر شما ملایان را نمی شناسید؟ آنان دسته ای هستند که در این کشور مفت می خورند و کاری از دستشان بر نمی آید، ایستادگی در برابر پیشرفت بوده است. هر گامی که مردم بسوی بهتر برمی دارند، اینان با آن دشمنند که تا توانند ایستادگی خواهند کرد... مگر با مشروطه همین رفتار را نکردند و آن خونریزی ها را به میان نیاوردند؟ مگر با دبستانها که پر شده بود سالیان دراز دشمنی نمودند؟ این ملایان سالیان دراز با دبستانها دشمنی نشان می دادند و بچه ها را تکفیر می کردند ولی اکنون خودشان دختران و پسران خود را به دبستان می فرستند و به یکباره فراموش کرده اند... این مردم آزاری ملایان از آنجا برخاسته که یک کار "مشروعی" در زندگی توده ای نمی دارند. نه بافنده اند، نه ریسنده اند، نه سازنده اند، نه کارنده اند، نه دوزنده اند، نه می خردند و نه می فروشند. یک جمله بگویم: هیچکاره اند. قانونها نیز جایی برای ایشان در میان توده مردم باز نکرده و کاری به آنان نداده. خودشان می گویند: "پیشوایان دینیم و به مردم دین می آموزیم". ولی این هم دروغ است...». (۲۸)

چند ماه بعد از انتشار کتاب شیعیگری، آقای خمینی مدرس حوزه علمیه قم، احمد کسروی را مفسد فی الارض اعلام می کند. همچنین از دولت می خواهد تا مانع این قبیل نوشته ها بشود: «ما انتظار داریم که دولت اسلام با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه این نشریات را که بر خلاف قانون و دین است جلوگیری کند و اشخاصی که این یاهو سرایی ها را می کنند در حضور هواخواهان دین، اعدام کند و این فتنه جویان مفسد فی الارض هستند از روی زمین براندازد تا فتنه انگیزان دیگر دامن به آتش فتنه گری و تفرق کلمه نزنند و دست خیانت به مقدسات دینی دراز نکنند والسلام». (۲۹)

برخی دولتمردان ایرانی هوادار انگلیس نیز وارد عمل شدند و سرانجام با کشاندن احمد کسروی به دادگاه، زمینه قتل او را

بدست «فداییان اسلام» فراهم کردند. در ۲۹ اسفند ۱۳۲۳، دکتر عیسی صدیق وزیر فرهنگ نامه‌ای به دادگستری نوشت و خواستار تعقیب کسروی شد. (۳۰) در اسناد وزارت خارجه انگلیس درباره دکتر عیسی صدیق و در گزارش لوروتزل سفیر وقت انگلیس در ایران به وزارت خارجه از عیسی صدیق بعنوان مسلمان خوب، با شخصیت و در زمره «دوستان قدیمی» سفارت انگلیس نام برده می‌شود. (۳۱) محسن صدر (صدرالاشراف) معروف به قصاب باغشاه در دوران انقلاب مشروطیت، این بار در سمت وزیر دادگستری، دستور توقیف سیزده کتاب کسروی و از جمله کتاب شیعیگری را می‌دهد. (۳۲) گفتنی است که حدود دو دهه بعد فرزند محسن صدرالاشراف بنام جواد صدر وزیر کشور کابینه علم نقش رابط دولت در گفتگو با آقای خمینی را بعهده داشت. احتمالاً انتخاب او بنابر سوابق و مناسبات خوب پدرش با روحانیان بوده که آقای خمینی او را بعنوان نماینده دولت برای گفتگو پذیرفته است. درباره آن دیدار چنین گزارش شده است: «در ملاقاتیکه صورت گرفت [خمینی] به آقای وزیر کشور اظهار داشت، من نه با اعلیحضرت همایونی و نه با دولت اسدالله علم و نه با دولت منصور کینه و عداوتی نداشته و مخالفتی هم ندارم. فقط خواسته من لغو لایحه ششگانه [رفرم‌های شاه بنام انقلاب سفید] است که بر خلاف اصول اسلام تشخیص داده‌ام و تا آخرین نفس هم روی این موضوع مقاومت خواهم کرد». (۳۳) در رابطه با مکاتبه آقای خمینی با صدرالاشراف درباره تقاضای وساطت او در جلوگیری از اعدام سران فداییان اسلام در میانه سال‌های ۱۳۳۰، در روایتی از همسر آقای خمینی چنین می‌خوانیم: «امام سکوت را نیز در مقابل اعدام آنها [نواب صفوی و ...] جایز نمی‌دانست، لذا برای جلوگیری از اعدام آنها شخصا به دیدار آیت‌الله بروجردی رفت و از ایشان خواست تا برای جلوگیری از اعدام آنها اقدامی جدی بعمل آورد. اما آیت‌الله بروجردی اظهار داشت که در آن باره دخالتی نخواهد کرد. ازینرو امام مجبور شد تا خود دست به اقداماتی بزند ... احتمالاً به همین دلیل بود که وقتی امام دریافت برای جلوگیری از حکم اعدام فدائیان [اسلام] اقدامی از طرف آیت‌الله بروجردی صورت نگرفت، بر حسب وظیفه شرعی خود به سه نفر از رجال کشور (قائم مقام رفیع، آیت‌الله بهبهانی و صدرالاشراف) که از اعتبار و وجهت نسبی بیشتری برخوردار بودند [!؟] نامه‌های جداگانه‌ای نوشت و با مقدمه و ادله‌ای که آورد از آنها خواست تا مانع اعدام فدائیان اسلام شوند». (۳۴)

بهر حال، در گزارش بولارد سفیر انگلیس در ایران به وزارت خارجه این کشور در رابطه با صدرالاشراف و عملکردش در دوره نخست وزیری او در سال ۱۳۲۴ چنین آمده است: «محسن صدر در عین حال توفیق یافته که چند خدمت مهم برای انگلیسی‌ها انجام دهد. انعقاد موافقتنامه بین وزارت دارایی و بانک شاهنشاهی ایران را مدیون او هستند که برای منافع انگلیسی‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است». (۳۵) همچنین در گزارش اطلاعاتی وابسته نظامی سفارت انگلیس در ایران گفته می‌شود: با توجه به بی‌علاقگی رایج در کلیه وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی، خصومت روسها، مخالفت بی‌وقفه اقلیت [مجلس شورای ملی]، و کارشکنی کلی مجلس، عملکرد محسن صدر در مقام مقایسه با اسلافش مساعدتر است. (۳۶)

مطلب فوق احتمالاً ارزشیابی منصفانه‌ای است و اگر محسن صدر با آن همه مخالفت روبرو نشده بود، ممکن بود اشتیاق به مراتب بیشتری را در انگلیسی‌ها برانگیزد. از سوی دیگر از نظر مخالفان، محسن صدر محافظه‌کاری مرتجع بشمار می‌رفت که هرگز قدمی در حمایت از قانون اساسی برنداشته و همواره از سیاستی در هواداری از انگلیس پیروی کرده بود. چنین پنداشته می‌شد که نخست‌وزیری صدر مدیون این صفات او بود. (۳۷)

محسن صدر در ۲۳ خرداد ۱۳۲۴ در پست نخست‌وزیری طی نامه‌ای به وزارت دادگستری ضرورت و فوریت تعقیب کسروی را یادآور می‌شود. (۳۸) در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۲۴، محمد صادق طباطبایی رئیس مجلس شورای ملی در آن زمان، نامه‌ای به وزارت دادگستری می‌نویسد و یادآور می‌شود که کسروی به دین اسلام اهانت کرده است و تقاضای تعقیب او را نموده و نیز رئیس دبیرخانه به استناد شکایت بازاریان، با اشاره به کتابهای یکم آذر و یکم دی، نامه‌ای به وزارت دادگستری ارسال می‌دارد. (۳۹)

گفتنی است، بزرگ علوی نویسنده نامدار ایرانی درباره محمد صادق طباطبایی یعنی پدر همسر خود در آن زمان، چنین می‌گوید: «آن قشر از شهروندان و آنهایی که تنه‌شان به تنه روشنفکران خورده بود، اینها همه عقیده داشتند که همه کارها در دست انگلیسی‌هاست. روس‌ها خشن هستند و از آنها کاری بر نمی‌آید ولی انگلیس، انگلیس. بادم می‌آید که روزی با محمد صادق طباطبایی بابا بزرگ پسر صحبت می‌کردم. آن موقع محمد صادق طباطبایی رئیس مجلس شورای ملی شده بود، خانه او می‌رفتیم و می‌آمدیم و زندگی می‌کردیم. یک روز به او گفتم که آقا! این همیشه که حتی محصول هم در مملکت بد میشه، بگویم این کار انگلیسی‌هاست. او گفت: "۸۰ درصد، مردم حق دارند". این حرف یک رئیس مجلس شورای ملی بود». (۴۰)

بدین ترتیب دستور داده می‌شود که به پرونده احمد کسروی «خارج از نوبت» رسیدگی شود. نظر دادگاه شرع را می‌خواهند و قاضی شرع هم مجرمیت کسروی را تایید می‌کند. بازپرسی از کسروی در شعبه ۷ دادسرای تهران آغاز می‌شود. مقاله «ایران ما» از بازپرسی کسروی نیز خلاصه‌ای می‌دهد و ایرادات او را برمی‌شمرد: «اگر کسروی را به استناد قانون مطبوعات تعقیب می‌کنند، دخالت دادگاه شرع چه معنی دارد؟ با تصویب منشور ملل متفق، دیگر نمی‌توان اشخاص را بعنوان اظهار عقیده متهم نمود و بالاخره علت ندارد که موضوع خارج از نوبت رسیدگی شود». (۴۱)

در ۱۱ اسفند ۱۳۲۴، بازپرس قرار کفیل به مبلغ ۱۰ هزار تومان صادر می‌کند و می‌افزاید: «مقرر شد احمد کسروی در روز ۱۳ اسفند ۱۳۲۴ برای آخرین دفاع حاضر شوند». در این تاریخ، کسروی در دفتر بازپرس حاضر می‌شود، اما می‌گوید: «چون تحت

معالجه هستم مدتی مهلت می‌خواهم و می‌توانم دوشنبه دیگر ۲۰ اسفند ۱۳۲۴، حاضر شوم». در روز ۲۰ اسفند ۱۳۲۴، حدود ساعت ۱۱ صبح، کسروی به همراه منشی خود، حداد پور، در اتاق بلیغ بازپرس شعبه ۷ دادستانی تهران حضور می‌یابد، هنوز سخنی به زبان نیامده است که چند تنی از گروه فداییان اسلام به اتاق می‌ریزند و با گلوله و کارد کسروی و حدادپور را به قتل می‌رسانند». (۴۲)

بعد از ترور کسروی، پرونده قتل او در دادگستری ماستمالی می‌شود. یکی از بلندپایگان دادگستری در آن زمان در گفتگو با آقای ناصر پاکدامن چنین نقل کرده است: «با اعمال نفوذ آخوندها، در دادرسی نظامی پرونده را ماستمالی کردند، عده‌ای را آزاد کردند و برادران امامی را هم تبرئه کردند. بهانه این بود که مرگ کسروی در اثر اصابت گلوله اسلحه کمری حدادپور بوده است». (۴۳)

ترور احمد کسروی در دوره دولت قوام السلطنه رخ داد و در مقطع ترور، حدود یک ماه و نیم از زمامداری او می‌گذشت. قوام السلطنه در ۷ بهمن ۱۳۲۴ نخست وزیر شد و در ۱۰ مرداد ۱۳۲۵، کابینه دوم ائتلافی خود را با حزب ایران، و با مشارکت سه وزیر از حزب توده به نام‌های ایرج اسکندری، دکتر فریدون کشاورز و دکتر مرتضی یزدی تشکیل داد.

چند ماهی پس از قتل کسروی، چند تن از علما که تا کنون نامشان منتشر نشده است، نامه‌ای به قوام السلطنه می‌نویسند که حسین امامی قاتل کسروی را آزاد کند. آنطور که اسناد نشان می‌دهند، قوام السلطنه مانند نخست وزیران پیشین - بعد از شهریور ۱۳۲۰ - دنباله روی سیاست دربار و انگلیسی‌ها نبوده ولی با اینهمه، در برابر آن نامه دریافتی از علما، بنحوی سیاست تمکین پیش می‌گیرد و بجای پاسخ رد دادن به این تقاضای غیرقانونی، موضوع را به درون هیئت دولت می‌کشاند تا بنحوی خود را در مقابل «فداییان اسلام» قرار ندهد.

ایرج اسکندری وزیر پیشه و هنر کابینه در آن زمان، در خاطرات خود در این مورد چنین می‌گوید: «... شبی در جلسه هیأت وزیران، قوام السلطنه به عادت مألوف کاغذی درآورد و نشان داد که آقایان علما نوشته و حاکی از آن بود که تقاضا کرده‌اند، حسین امامی را که در توقیف می‌باشد مرخص نمایند. لذا عقیده آقایان وزراء را می‌پرسید. هژیر بلافاصله گفت بعقیده من صحیح است و باید موافقت نمود که این فرد از زندان آزاد شود. من اجازه صحبت خواستم و گفتم، در روز روشن و در دادگاه با حضور قاضی و دیگران یک آدمی را زده و با کارد شکمش را پاره کرده و کشته‌اند. حالا حکم توقیف این فرد را دادستان و قاضی داده‌اند و من نمی‌فهمم ما در هیأت وزیران چگونه می‌توانیم در این مسئله دخالت کنیم. وقتی کسی یک همچو جرمی را مرتکب شده، موضوع به دادگاه احاله می‌شود و در آنجا رسیدگی و محاکمه می‌شود که یا قرار منع تعقیب صادر می‌شود و یا اینکه تبرئه می‌گردد و بکلی از زندان آزاد می‌گردد. بعد هم صالح [الهیاری] وزیر دادگستری را مخاطب قرار داده پرسیدم، مگر شما حق دارید قرار مستنطق و یا تصمیم قاضی را که حکم توقیف کسی را صادر کرده است، لغو نمایید و رأساً اجازه بدهید که او را از زندان مرخص کنند؟ وزیر دادگستری جواب داد، نخیر من همچو حقی ندارم. گفتم، بنابراین، معلوم نیست چرا یک چنین مطلبی را در هیئت وزیران باید مطرح بشود؟ هژیر اظهار داشت که نخیر آقا، بنده عقیده دارم که این آدم [احمد کسروی] مهدورالدم بوده و اگر هم او را کشته‌اند کار صحیحی بوده (یک همچو عبارتی) من اوقاتم تلخ شد. گفتم یعنی چه آقا؟ مهدورالدم یعنی چه؟ و تازه تشخیص آن با چه کسی است؟ هژیر جواب داد یا خود شخص! گفتم، اگر اینجوره، بنده تشخیص می‌دهم که شما مهدورالدم هستید و همین الآن اگر اجازه بدهید، شکم شما را سفره بکنم چون بقول شما تشخیص آن با خود من است. قوام السلطنه محکم زد زیر خنده. گفتم، اینکه قانون نشد، مذهب نشد، شما یک فرد تحصیلکرده‌ای هستید و از شما بعید است که در قرن بیستم یک همچو حرفهایی می‌زنید... ما قانون جزا، قانون مجازات داریم و تمام اصول محاکماتی را معین کرده‌اند برای اینکه ما دیگر از این حرفها نزنیم. قوام السلطنه گفت، بسیار خوب و قضیه را مسکوت گذاشتند. بعد از اینکه ما از کابینه بیرون آمدیم و موسوی را وزیر دادگستری کردند، فوری اینها را مرخص نمودند». (۴۴)

در رابطه با موضع‌گیری عبدالحسین هژیر که در روایت آقای اسکندری منعکس شده، ناگفته نماند که خط و ربط سیاسی هژیر بر پایه اسناد موجود در پیوند با دربار و خط سیاسی سفارت انگلیس بوده است. (۴۵)

قوام السلطنه در اواخر مهر ۱۳۲۵ کابینه خود را منحل کرد و سه وزیر حزب توده را کنار زد و الهیار صالح - عضو حزب ایران - هم از پست وزارت دادگستری کنار زده شد. در کابینه جدید قوام، اکبر موسوی زاده عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات قوام السلطنه، وزیر دادگستری شد و بدین ترتیب، قاتل احمد کسروی در این زمان آزاد شد.

واقعیت این است که از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در میان نخست‌وزیرانی که در ایران بر سر کار آمده بودند، تنها دکتر مصدق بود که در مقابل اسلام سیاسی بنیادگرا و جریان «فداییان اسلام» ایستادگی کرد. تأکید «فداییان اسلام» در نامه خود به تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۳۰ خطاب به مصدق (حدود یک ماه بعد از مسئولیت او در مقام نخست‌وزیری) مبنی بر اینکه، خواستار همان آزادی عملی هستند که در دولتهای سابق داشته‌اند و مقاومت دکتر مصدق در برابر آنها، نشان از درستی مواضع مصدق و بازتاب‌دهنده اندیشه و موضع‌گیری شایسته این شخصیت سیاسی برجسته و فراموش‌نشده تاریخ معاصر ایران است. از سوی دیگر، این واقعیت معلوم می‌شود که میزان خشم و نفرت آقای خمینی و «فداییان اسلام» در طول دهها سال نسبت به دکتر مصدق از کجا نشئت می‌گیرد.

خط سیاسی جریانی که پیشتر نامبرده شد و یا افرادی که در کتاب کسروی از آنها یاد شده، در کنار عواملی چون اصلاحات از بالا همراه با استبداد رضا شاهی و عدم وجود فضای آزاد برای بحث‌های روشنگرانه با سنت‌گرایان، موجب به میدان آمدن خط اسلام سیاسی بنیادگرا در ایران در آن سالها شد و آنچنان زمینه‌ای را فراهم ساخت تا روحانیان گام بگام مطالبات قشری خود را افزایش دادند. و تا آنجا پیش رفتند که می‌خواستند برای شاه پیغام بفرستند تا از بی‌حجابی خواهرانش جلوگیری نماید: «طبق اطلاعیه حاصله بهبهانی و سایر طرفداران آیت‌الله بروجردی از شیخ عبدالکریم زنجانی که موقتاً در منزل حاج علی اکبر وفا سکونت دارد، تقاضا کرده‌اند که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را ملاقات و ضمن ملاقات بعرض برساند که به مصداق الناس علی دین ملوکهم از بی‌حجابی والاحضرتین شاهدخت اشرف پهلوی و شمس پهلوی جلوگیری فرمایند، تا این مسئله برای بانوان ایران سرمشق باشد. ولی شیخ عبدالکریم زنجانی این خواهش علما را نپذیرفته و گفته است: من در ایران مهمانم و بهتر است که مرا به امور جاریه آلوده نسازید و این خواهش هم از اعلیحضرت همایونی بیهوده است.» (۴۶) یا اینکه شیخ محمد تقی فلسفی در سخنرانی‌های خود از دولت می‌خواست، جهت رعایت آیین اسلامی یک نفر از علمای درجه اول را در رأس وزارت فرهنگ قرار دهد تا از انتشار مطبوعاتی که خلاف شرع است، جلوگیری کند. زیرا در غیر اینصورت افکار شوم و مضر مبلغین ضداسلامی مذهب را از ایران ریشه کن خواهد کرد. (۴۷)

بررسی نگارنده روی حدود ۱۰۰۰ گزارش شهرداری (۴۸) مربوط به سالهای ۲۸-۱۳۲۴ نشان می‌دهد، روحانیان جز در میان بخش‌هایی از تاجران و پیشه‌وران بازار، در میان سایر قشرهای اجتماعی کشور پایگاهی برای بسیج نیروی اجتماعی نداشتند. این موضوع بطور مثال در کتاب «کشف الاسرار» هم دیده می‌شود که آقای خمینی افسوس می‌خورد که ملاها در بین توده‌ها نفوذ معنوی ندارند و می‌نویسد: «اگر ملاها در بین توده نفوذ پیدا کنند، شماها را از پشت میزهای جیب‌بری برداشته، عناصر صالح بجای شماها می‌گذارند، شاید خدا خواست و روزی ملت ایران [از] خواب بیدار شد تا تکلیف شماها برای همیشه معلوم شود.» (۴۹)

در گزارش سفیر فرانسه در تهران نیز در رابطه با کسانی که می‌کوشیدند بنحوی مذهب را دستاویز قرار دهند تا امتیازی بستانند، آمده است: مخالفان مصدق نمی‌توانند تندروی‌های مذهبی را دستاویز متزلزل کردن دولت قرار دهند زیرا ایرانیان اهل تعصب و خشک‌اندیشی دینی نیستند و بعید است که تحت تأثیر چنین تندروی‌های مذهبی قرار گیرند. همانگونه که فرانسویان مسیحیان ولتری‌اند، ایرانیان نیز مسلمان ولتری می‌باشند. (۵۰) پروفیسور آبراهامیان هم در مطالعات خود مربوط به آن دوران به این نکته تأکید می‌کند: آنچه در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ به توده‌های ناراضی الهام می‌بخشد، نه اسلام بلکه سوسیالیسم و ناسیونالیسم غیر مذهبی بود. (۵۱)

اما آنچه موجب شد تا روحانیان در سال‌های ۱۳۲۰ شعارهای بنیادگرایی اسلامی را دستاویزی برای قدرت‌نمایی خود سازند، در واقع زمینه‌ای بود که در چارچوب سیاست دربار و دولت‌های وقت برای آنان فراهم شده بود. روحانیان بویژه روحانیانی که عطش قدرت سیاسی داشتند، کوشش می‌کردند از موقعیتی که برای‌شان فراهم شده بود، حداکثر بهره‌برداری را بنمایند. در این دوره از فضای نسبتاً باز سیاسی و مبارزه قدرت‌های سیاسی و با آغاز جنگ سرد در ایران، در واقع موقعیت مناسبی برای روحانیان فراهم شده بود تا در این مبارزه و جنگ قدرت، منافع گروهی خود را تأمین کنند و جایگاه سیاسی و سهم معینی را در ساختار قدرت برای خود دست و پا نمایند. با ورود آقای بروجردی در آذر ۱۳۲۳ به قم، در طول چند سال بعد، تعداد طلبه‌ها در قم از هشتصد نفر به سه هزار نفر افزایش یافت. (۵۲)

آقای منتظری در خاطرات خود درباره ملاقات شاه با آیت‌الله بروجردی چنین روایت کرده است: «آیت‌الله بروجردی در بروجرد که بود مرض فتق داشت. بعداً مرض ایشان چنین خطرناک شده بود، ایشان را برده بودند به بیمارستان فیروزآبادی تهران، شاه هم رفته بود به دیدن ایشان در بیمارستان فیروزآبادی و علت اینکه شاه به دیدن آقای بروجردی رفته بود، این بود که آقای بروجردی در عشایر و خوانین نفوذ عجیبی داشت. محمد رضا شاه هم که به دیدن آقای بروجردی رفت، قدرت آقای بروجردی در لرستان و عشایر را می‌دانست، البته آن وقت دولتی‌ها با علما خیلی بد نبودند [نه تنها بد نبودند بلکه آنها موجب تقویت و به میدان آوردنشان به صحنه سیاسی در آن سال‌ها شدند] شاه آمده دیدن آقای بروجردی و عکس هم گرفته بودند، بعد طلبه‌ها با آقایان در قم زمزمه کردند که یک کاری بکنند آقای بروجردی بیایند به قم...» (۵۳)

عکسی که شاه با آیت‌الله بروجردی در اواخر پاییز ۱۳۲۳ گرفته بود، در آن سالها در نسخه‌های پرشمار چاپ و در سطحی گسترده در کشور پخش شد. رفتن شاه به دیدار آیت‌الله بروجردی، در واقع یک حرکت سیاسی معنادار و چنین عملی بین شاهان قاجار و پهلوی بی‌سابقه بود. این خود زمینه‌ای شد تا روحانیانی چون آقای خمینی مدرس حوزه علمیه قم، به سراغ آقای بروجردی به بروجرد برود و از او دعوت کند به قم بیاید. آقای خمینی یکی از دو روحانی در آن زمان بود که فرصت را مناسب دید و در این کار پیشقدم شد. (۵۴)

آقای بروجردی در زمره طلبه‌هایی بود که در دوره طلبگی‌اش در نجف در دوره جوانی از مخالفین مشروطه بود و مدت‌ها کوشش می‌کرد تا خودش را به آیت‌الله آخوند که طرفدار مشروطه و در نجف بود، نشان ندهد. (۵۵) او کسی بود که بعد از سقوط رژیم رضا شاه، در شهر بروجرد مخالفت خود را با رفتن مردم به گرمابه‌ها اعلام کرد. احمد کسروی درباره او می‌نویسد: «در این چهار سال - ۱۳۲۴-۱۳۲۰ - که دوره آزادی و دمکراسی نامیده می‌شود، ایران بطور محسوس و آشکار دچار ارتجاع

گردید. از مظاهر این ارتجاع، قدرت یافتن ایلات و بازگشتن به خانجانی گذشته و مهمتر از آن تجدید بازار ملایان است که با موافقت دولتیان انجام شد. سینه زنی و قمه زنی و این قبیل اعمال وحشیانه ماه محرم دوباره آزاد گردید. زنها که از چادر بیرون آمده بودند، آزادی یافتند که به آن بازگردند... در بعضی شهرها کار بجایی رسید که گرمابه های نمره را بسته، خزینه های عمومی سراپا کثافت را که بسته بودند، دوباره باز کردند. در بروجرد کسی از ترس حاج آقا حسین بروجردی به حمام نمره نمی توان رفت. چند ماه پیش، این آقای بروجردی را در آذر ۱۳۲۳ با سلام و صلوات به قم برده اند تا به تنظیم و اداره حوزه علمیه پردازد و همو عنقریب است که مرجع تقلید مطلق عالم تشیع گردد. (۵۶)

حوادث بعدی نشان داد، پیش بینی احمد کسروی درست بوده است. پس از درگذشت دو نفر آیت الله مرجع تقلید یعنی آقایان شیخ ابوالحسن اصفهانی و حسین قمی در سال ۱۳۲۵، راه برای آقای بروجردی باز شد و به مقام مرجع تقلید شیعیان جهان رسید. دیدار شاه از آیت الله بروجردی و یا رفتن شاه در آن سالها به زیارت قم، مشهد، کربلا و... با توجه به سن و سال او در آن سالها (۲۵-۲۴ سالگی) و با نگرش به پیشینه آموزش و محیط تربیتی او و همچنین سبک و سیاق زندگی او در آن دوران، ما را به این قضاوت نزدیک می کند که اینگونه حرکتها و رفتارهای او را در رابطه با توصیه مشاورانی چون سید ضیاءالدین طباطبایی بدانیم. (۵۷)

ناگفته نماند، آقای بروجردی با ورود به قم، مانع تدریس فلسفه و عرفان در حوزه علمیه قم شد. آقای منتظری می گوید: «مرحوم علامه طباطبایی در آن زمان اسفار می گفت و می گفتند، شاید حدود دویست و پنجاه تا سیصد نفر شاگرد دارد. بعضی از بزرگان هم درس اسفار ایشان می رفتند، در آن موقع درس های فلسفه معروف حوزه همین درس منظومه من بود و اسفار ایشان، البته دیگران هم می گفتند اما خیلی کم [بنظر می رسد، آقای خمینی در این مقطع که مسئله قدرت گیری سیاسی روحانیان پیش آمد و فکر انتقال آیت الله بروجردی به قم مطرح شده بود، امر تدریس فلسفه و عرفان را کنار گذاشت و به تدریس اصول و فقه پرداخت؟! با آمدن آقای بروجردی به قم، او در میان روحانیان قم، نزدیک ترین روحانی حوزه علمیه قم به آقای بروجردی شد!!] یک روز مرحوم حاج آقای محمد مقدس اصفهانی به من رسید و گفت آشیخ حسینعلی! گفتم بله، گفت، آیت الله بروجردی به من گفتند به شما بگویم دیگر منظومه درس نکو! گفتم چگونه؟ گفت هیچ، گفتند شما دیگر منظومه درس نگویند، تعطیل کنید. این گذشت عصر که شد مشهدی حسن گلکار که در خانه مرحوم آیت الله بروجردی بود آمد درب خانه من و گفت آقای حاج محمد حسین احسن گفتند شما بیاید منزل آیت الله بروجردی، من رفتم منزل آقای بروجردی و در این فکر بودم که چگونه به شاگردها بگویم، آیت الله بروجردی گفته درس را تعطیل کنید، در این مسئله مانده بودم. بالاخره رفتم دیدم حاج محمد حسین می گوید، آقای بروجردی دستور دادند که به فلائی یعنی آشیخ حسینعلی بگو دیگر درس منظومه نگویند. شاگردهای آقای علامه طباطبایی را اسمهای شان را بنویسید تا شهریه آنان را قطع کنیم، من یکدفعه جا خوردم! گفتم، این چه حرفی است، اصلاً این کار مشکلی است، شاگردهای آقای طباطبایی را من چه می دانم چه کسانی هستند، مگر اینکه من به آنجا بروم وقتی ایشان درس می گویند، دم در بایستم و یکی یکی اسم طلبه ها را بپرسم و بنویسم، این خیلی چیز بدی است...». (۵۸)

واقعیت این است که برنامه دیدار شاه با آیت الله بروجردی و سپس برنامه انتقال او به قم از جمله بخاطر موقعیت او در بین عشایر و بخاطر سیاستی بود که سید ضیاءالدین طباطبایی در راستای خط سفارت انگلیس و بنا به رابطه ای که سید ضیاء با روحانیان داشت، دنبال می کرد. البته تا کنون نام روحانیانی که در آن سالها از حوزه علمیه قم با سید ضیاءالدین طباطبایی رابطه و مناسبات فکری و سیاسی داشتند، مکتوم مانده است و نگارنده تا کنون به داده ای مستند دسترسی پیدا نکرده است. ناگفته نماند، در طرح عملیاتی MI6 در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که از قبرس در تاریخ یکم ژوئن ۱۹۵۳ (۱۱ خرداد ۱۳۳۲) به اداره مرکزی «سیا» مخابره شد و اخیراً هم این سند منتشر شده، نام آن تعداد رهبران مذهبی را که با بخش عملیات MI6 و «سیا» تماس های محکمی داشتند و روی این نکته هم در گزارش تأکید شده بود، حذف شده است.

لنچافسکی در رابطه با مسایل عشایر و قبایل می نویسد: «روابط دوستانه با قبایل برای بریتانیا منافع مستقیم در پی داشت و یکی از نمونه های آن دستگیری جاسوسان آلمانی از طرف سران ایل قشقایی بود. ولی مزایای غیر مستقیم آن بسیار پر اهمیت تر است. قبایل که بطور کلی محافظه کار بودند با هرگونه تغییر اساسی مخالفت می کردند. انگلیس این طرز فکر را تقویت می کرد... همین ملاحظات در مورد تاکتیک سید ضیاءالدین طباطبایی نیز صادق بود. سید ضیاءالدین با اصرار تمام از قبایل در مجلس دفاع می کرد و حتی اعلام نمود که قبایل کاملاً محق به داشتن اسلحه هستند. قبایل هم از او قدردانی می کردند. رعد امروز در شماره ۲۷ آوریل ۱۹۴۴ (۷ اردیبهشت ۱۳۲۳) نامه سرگشاده قبایل را به سید ضیاءالدین طباطبایی دایر بر امتنان و حق شناسی از اقدامات او انتشار داد». (۵۹) در گزارش ایستگاه عملیات کودتایی MI6 در قبرس در ۱۱ خرداد ۱۳۳۲ در رابطه با ایلات چنین تأکید شده است: «کودتا باعث هیچ اقدامی از سوی ایلات بختیاری، لر، کرد، بلوچ، ذوالفقاری، ممسنی، بویراحمدی و گروه های ایللی خمسه نخواهد شد. مشکل عمده خنثی سازی رهبران ایل قشقایی است». (۶۰)

پرسش قابل تأمل این است، آقای خمینی که در مقطع دعوت از آقای بروجردی برای آمدن به قم، جزو انگشت شمار مدرسین فلسفه و عرفان در حوزه علمیه بود، چگونه به سراغ آیت الهی رفت که نظرات او در زمینه تدریس آن درسها، در نقطه مقابل تمایلات آن روز او قرار داشت؟! در خاطرات آقای منتظری چنین آمده است: «...خوانین منطقه خرم آباد هم که خیلی



خانهای بزرگی بودند، هفتاد هشتاد نفرشان آمده بودند قم، می‌گفتند ما نمی‌گذاریم آیت‌الله بروجردی در قم بماند، آبروی ما آقای بروجردی است. چرا آقای بروجردی در قم است؟ می‌خواستند ایشان را ببرند، آن وقت آقای خمینی و آقا میرزا محمد تقی اشراقی آمدند که جواب لرها را بدهند و در آن مجلس من هم بودم، به آنها می‌گفتند، بابا آخر آقای بروجردی در قم که باشد، آقای ایران است. بروجرد که بیاید، آقای بروجرد است. خود آقای بروجردی هم در مجلس بود.» (۶۱)

در کتاب «کشف‌الاسرار» آقای خمینی - که چند ماه قبل از آمدن آقای بروجردی به قم منتشر شد- هم نمونه‌ای قابل تأمل است و نشان می‌دهد که آقای خمینی در آن زمان همواره به رأس قدرت هرم روحانیان («عنایت») خاص نشان می‌داده و حتی سخنانی مبالغه‌آمیز نسبت به شخصیت آنان ابراز می‌نمود. در کتاب «کشف‌الاسرار» در پاسخ به انتقادات حکمی زاده و بدون اینکه مناسبتی با بحث او داشته باشد، آقای خمینی به تحسین و تمجید از مراجع تقلید آن زمان یعنی آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا سید حسین قمی می‌پردازد: «رئیس روحانیین آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی است. شما از این مرد بزرگ کدام محافظه‌کاری و حرف خرافاتی شنیدید. رساله او بین توده پخش است، در آن یک جمله حرف خرافاتی و محافظه‌کاری پیدا کنید تا ما از شما بپذیریم وگرنه به محض گفتن و ادعا سخنان بی‌پایه شما پذیرفتنی نیست. از او گذشتیم، یکی از بزرگان روحانیان که مظاهر احترام او را در ایران همه دیدید، آقای حاج آقا حسین قمی بود. آنها که آشنا به اخلاق و اعمال او هستند، می‌دانند که در صراحت لهجه و حق‌گویی در چه پایه است و با هر چه خلاف قانون خدایی است بی‌ملاحظه نبرد کرده و می‌کند [مانند مبارزه با به سر گذاشتن کلاه شاپو؟!...] در هر شهری روحانیین درجه اول را همه می‌شناسند و آنهايي که بین توده احترامشان از همه بیشتر است، معروفند. کدامیک خرافاتی و محافظه‌کارند، نشان دهید تا مردم ببینند.» (۶۲)

به هر حال، انتقال آیت‌الله بروجردی به قم، بدوران هشت ساله عدم تمرکز مراجع پایان داد. در دوران رضا شاه و پس از درگذشت آیت‌الله العظمی حائری (۱۰ بهمن ۱۳۱۵) حوزه علمیه در معرض انحلال قرار داشت. روحانیان بلندپایه قم یعنی آیات عظام سید محمد حجت، سید صدرالدین صدر و سید محمد تقی خوانساری از سال ۱۳۱۵ تا آمدن آیت‌الله بروجردی به قم یعنی حدود هشت سال، سرپرستی حوزه علمیه قم را عهده‌دار بودند. (۶۳)

رضا شاه پس از سفر به ترکیه و ملاحظه روابط مراکز دینی با دولت، درصدد برآمد که حوزه‌های علمیه قم و مشهد را از طریق قایل شدن ضوابطی برای طلبه شدن و نیز برگزاری امتحانات دولتی برای طلبه‌ها، معلمان و مدرسان زیر نظر دولت درآورد. روحانیان بلندپایه یاد شده نیز با این نظر و اقدام دولت رضا شاه موافقت و آن را گامی اصلاحی ارزیابی می‌کردند. (۶۴) با واقعه شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رژیم رضا شاه و آغاز جنگ سرد در ایران، نه تنها آن طرح عملی نشد بلکه شرایطی را فراهم ساخت تا طرفداران خط اسلام سیاسی بنیادگرا که درصد بسیار کوچکی از روحانیان را تشکیل می‌دادند، در دهه ۱۳۲۰ وارد صحنه سیاسی ایران شوند. بی‌گمان، سیاست شاه در برخورد با روحانیان و حوزه‌های علمیه در آن سال‌ها و سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، نقش عمده‌ای در تقویت و قدرت‌طلبی این جریان داشت. شاه سعی داشت بدون سروصدا با دادن حقوق و مواجب به بسیاری از روحانیان، آنان را تحت کنترل درآورد و هرگز هم جرأت نکرد این موضوع را رسماً اعلام نماید. بدین ترتیب، این دسته، در زمان شاه هم از کمک‌های پنهانی دولت استفاده می‌کردند [در برخی روایت‌ها از جمله روایت فریدون هویدا این رقم بالغ بر ۱۱ میلیون دلار در سال عنوان شده است] و هم با تظاهر به مخالفت با دولت از وجوه شرعی مردم استفاده می‌کردند. (۶۵)

علاوه بر نقشی که دربار و اغلب دولت‌های ایران در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ در زمینه‌سازی برای اشاعه تفکر اسلام سیاسی بنیادگرا داشتند، نقش احزاب سیاسی لائیک و مماشات آنان با این قشر را نمی‌توان نادیده گرفت. بعنوان مثال سیاست حزب توده ایران در آن سال‌ها، دوری جستن از رویارویی با روحانیان سیاسی بنیادگرا بود. جامعه روشنفکری ایران در آن سالها که غالباً روشنفکری سیاسی بود، در نقد دینی و تقابل با تبلیغ خرافات مذهبی، کوشش لازم را بعمل نیاورد. بعنوان نمونه وقتی برنامه حزب توده - بزرگترین حزب سیاسی غیرمذهبی در آن سال‌ها- را می‌خوانیم، هنگامی که بحث اصلاحات ارضی مطرح می‌شد، موضوع مربوط به زمین‌های موقوفه کنار گذاشته می‌شد. و یا وقتی راجع به نقش روحانیان در دوران انقلاب مشروطه بحث می‌شد، از آنان برخلاف واقعیت تاریخی بمثابه «قهرمانان اصلی انقلاب مشروطه» ستایش می‌گردید و یا اینکه اسلام در کل بعنوان «نیروی عظیمی برای آزادی بشری» و «پیشگام برابری اجتماعی» مطرح می‌شد. (۶۶)

واقعیت این است که بجز تک چهره‌هایی در میان طیف روحانیان در دوره‌هایی از تاریخ معاصر، بخش مهم روحانیان در صف نیروهای سنتی و محافظه‌کاری قرار داشتند که با دمکراسی، آزادی و مردم‌سالاری سر ناسازگاری داشتند. حوزه‌های علمیه حتی در دوران ضعف خود در دوره رضا شاه، خواستار تعطیل مجله «دنیا» بودند چرا که این ماهنامه دستاوردهای علوم و فن‌های عصر را معرفی کرده، درباره تساوی حقوق زنان و مردان تبلیغ و ترویج می‌کرد و خواستار بیرون آمدن زنان از آشپزخانه و کار کردن آنان در خارج از خانه بود. دکتر تقی ارانی در «دنیا» به این مخالفت اشاره دارد: یک عده دیگر از این دسته جدیت دارند وسایل مادی حیات مجله "دنیا" را قطع کنند. چنانچه این طریق پس از طریقه‌های منطق قیاس، استقراء و تمثیل، نوع چهارم استدلال یعنی متوسل شدن به زور چماق است.» (۶۷) تقی ارانی ضمن نقد خط فکری - تبلیغی حکومت رضا شاه در خصوص شعارهای نژادپرستی مانند تبلیغات نژاد آریا و غیره، همچنین به انتقاد از خرافات مذهبی و نقش برخی از روحانیان در دامن زدن به آن، دست می‌یازید و می‌نویسد: «مذهب با آنکه حقیقتاً و دائماً در تغییر است، پیشوایان آن آنرا جامد و

دائما صحیح و لایتغیر می‌دانند. اما مذهب مطابق معلومات زمان اصلاح می‌گردد. ولی دیگر "مذهب اصلاح شده" آخرین درجه ترقی مذهب است. ظهور طبقه روحانیون نیز مانند طبقات دیگر بر حسب طبیعت خود هیئت جامعه بوده و به مجرد اینکه تاریخ وجود آنها را نالازم دانسته، ضعیف شده بخودی خود از میان رفته‌اند. عقاید آنها که خود هم مانند عموم معتقد بوده‌اند، عقاید عمومی و مناسب با درجه تمدن زمان بوده است. ممالکی که رو به ترقی می‌باشند، مذهب را از حکومت جدا می‌نمایند». (۶۸)

### ارتباط آقای خمینی با فداییان اسلام

اسلام سیاسی بنیادگرا پس از شروع جنگ سرد در ایران با انتشار بیانیه‌ای به امضای نواب صفوی تحت نام «فداییان اسلام» در ۱۰ اسفند ۱۳۲۴ با عنوان «دین و انتقام»، موجودیت خود را اعلام کرد. بدنیا آن، «فداییان اسلام» در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ احمد کسروی را به قتل رساندند. برنامه «فداییان اسلام» که بصورت اعلامیه در ۹۰ صفحه (کتاب «رهنمای حقایق»، چاپ آبان ۱۳۲۹) منتشر شده، بازتاب‌دهنده تفکر اسلام قشری شیخ فضل‌الله نوری - هوادار سلطنت مشروطه - بوده است: «آنان که مجتهد روحانی و عالی مقام و شهید عزیز اسلام حاج شیخ فضل‌الله نوری را با فریفتن مسلمانان بدبخت کشتند، همانها نوکران اجراء این نقشه شوم بودند... آن روز خفته بودند و امروز بیدار شدند و دیدند که همه چیز خود را به دست خود باختند و عزیزترین رجال خود مثل شیخ فضل‌الله نوری را از دست داده‌اند و اینک می‌سوزند و در پی چاره می‌گردند». (۶۹)

در واقع راه چاره مورد نظر اینان، همانا پیاده کردن تفکرات شیخ فضل‌الله نوری بود که در آن ایام از سوی روحانی نسل اول بعد از انقلاب مشروطیت، حاج آقا روح‌الله خمینی، در سال ۱۳۲۳ در کتاب «کشف الاسرار» تدوین و فرمولبندی شده بود. بی‌مناسبت نیست، نیم‌نگاهی به دیدگاه‌های منتشر شده این جریان اسلام سیاسی بنیادگرا که در دو سند - کتاب «کشف الاسرار» و برنامه فداییان اسلام (کتاب «رهنمای حقایق») منعکس شده است، داشته باشیم:

قانون در «کشف الاسرار»: «کسی جز خدا حق قانون‌گذاری ندارد. تنها قانونی رسمی و اطاعتش لازم است که از شرع رسیده باشد و قانون‌های دیگر همه من‌درآوردی است... دین اسلام تمام قانون‌های عالم را که از مغز سفلیسی مشتی بی‌خرد درآمده باطل کرده و هیچ قانونی را در جهان قانون نمی‌داند و قانون اسلام را خداوند جهان برای همیشه فرستاده و برای همه بشر نازل کرده... اگر قوانین اسلام در همین مملکت کوچک ما جریان پیدا کند، روزی بر او می‌آید که پیشقدم در تمدن جهان باشد». (۷۰)

قانون در «رهنمای حقایق»: «حق قانون‌گذاری تنها برای خداست. قانونی که از فکر پوسیده بشر قانونگذار بگذرد با علم و عقل اسلام و اصول مقدس اسلامی قانون اساسی منافات داشته و به هیچ وجه قانونیت ندارد... اگر احکام اسلام اجرا می‌شد، محیط ایران از بامداد روزهای عمر خویش تا به شام نوریاران بود». (۷۱)

حکومت در «کشف الاسرار»: «مجتهدین هیچوقت با نظام و مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند، فرضا که این قوانین را برخلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جابرانه تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمی‌کنند زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر می‌دانند از نبودش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می‌کند بیشتر از چند امر نیست از این جهت فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در این آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ایدا از سلطنت اسمی نمی‌برند با آنکه جز سلطنت خدایی همه سلطنت‌ها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می‌شمارند و لغو نمی‌کنند». (۷۲)

حکومت در «رهنمای حقایق»: «ایران مملکت رسمی اسلامی... طرز تشکیلات و اداره مملکت اسلامی ایران و در انجام این وظایف مقدسه تحت نظر حوزه روحانیت و علمای پاک طراز اول قرار گیرند تا از دقیق‌ترین حدود مقدس شرع بیرون نروند... در اجرا سراسر این دستورات اصلاحی نورانی هر گاه حکومت اندکی یا بیشتر ناتوان باشد وسایل علمی و عملی و فنی و اجتماعی و هر نوع مساعدت لازمی را در اختیارش می‌گذاریم و با این که خائن است چنانچه بیدار شد و از گذشته خود پشیمان گردید و به این دستورات اصلاحی عمل کرد بیاری خدای توانا جانش می‌بخشیم و زنده‌اش می‌کنیم والا بیاری خدای توانا نابودش می‌کنیم». (۷۳)

مجلس شورا در «کشف الاسرار»: «همان طوری که مجلس مؤسسان تشکیل می‌شود و از افراد یک مملکت و همان مجلس یک حکومت و تغییر یک سلطنت می‌دهد و یکی را به سلطنت انتخاب می‌کند و همانطور که مجلس شورا تشکیل می‌شود از یک عده اشخاص معلوم الحال و قوانین اروپایی یا خوددرآری را بر یک مملکت که هیچ چیز آنها مناسب با وضع اروپا نیست تحمیل می‌کند و همه شما کورکورانه آن را مقدس می‌شمرد و سلطان را با قرار دادن مجلس مؤسسان سلطان می‌دانید و به هیچ جای عالم و نظام مملکت بر نمی‌خورد اگر یک همچو مجلسی از مجتهدین دیندار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری می‌باشند و آلوده به دنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجراء حکم خدا غرضی نداشته باشند تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کند که از قانون‌های خدایی تخلف نکند و از ظلم و جور احتراز داشته باشد و به مال و جان و ناموش آنها تجاوز نکند به کجای نظام مملکت برخورد می‌کند و همینطور اگر مجلس شورای این مملکت از فقهای دیندار تشکیل شود یا به نظارت آنها باشد». (۷۴)

مجلس شورا در «رهنمای حقایق»: «بایستی انتخاب آزاد بوده و نمایندگان مسلمان و شیعه و پاک و لایق انتخاب گردند، نماینده غیرمسلمان و ناپاک و کسی که سابقه جنایت و بی دینی داشته باشد حق انتخاب شدن و به مجلس رفتن نداشته باشد... نمایندگان مجلس شورا بایستی بفهمند که مجلس، مجلس قانونگذاری نیست بلکه مجلس شورای ملی اسلامی است و تنها حق دارند بر طبق قانون مقدس اسلام در راه عظمت ملت مسلمان ایران شور نمایند و راههای مشروعی برای ارتقاء ملت مسلمان ایران از لحاظ علم و صنعت (و اخلاق اسلامی) و ... پیدا نمایند... قوانین پوسیده غیرقانونی را لغو نمایند و از این پس قانونگذاری نفرمایند و قانون مقدس خدا را اجرا نمایند و بر زبان مصالح مملکت اسلامی ایران هم سخنی نگویند و در انجام وظیفه خود در مجلس شورای ملی تحت نظر حوزه روحانیت و علما پاک طراز اول قرار گیرند». (۷۵) عینا این تفکر درباره اینکه نمایندگان در مجلس شورای ملی حق قانونگذاری ندارند، ۲۰ سال بعد در کتاب ولایت فقیه بدینصورت تکرار شده است: «فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری همین است. در اینکه نمایندگان مردم [در مجلس شورا] یا شاه در اینگونه رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند، در صورتیکه قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچکس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شرع را نمی‌توان به اجرا گذاشت. بهمین سبب در حکومت اسلامی بجای مجالس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد، مجلس برنامه‌ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند». (۷۶)

دادگستری در «کشف الاسرار»: «ما در قانون‌های حقوقی و جزایی و جنایی و طرز تشکیل حکومت و قانون مالی و اقتصاد اسلامی و هر چه مربوط به تشکیل کشور است وقتی نظر می‌کنیم و می‌بینیم که هیچیک مانع از عمل ندارد و همه مطابق حکم خرد است. تنها اگر به قانون قصاص و دیات و حدود اسلام یک سال عمل شود تخم بیدادگری‌ها و دزدی‌ها و بی‌عفتی‌ها خانمانسوز از کشور برچیده می‌شود. کسی که بخواهد دزدی را از جهان بردارد باید دست دزد را به بریدن کوتاه کند وگرنه با این حبس‌ها شما کمک کاری به دزدان و دزدی کردن است. زندگی بشر را باید به قصاص تأمین کرد و زیر سر این قصاص حیات توده خوابیده... اگر زن و مرد زناکار را حد تازیانه می‌زدند اینهمه مرض‌های تناسلی خانمان برانداز در کشور ایجاد نمی‌شد. این عواطف کودکانه شماها هیچگاه بر قانون خرد نیست از این جهت بریدن یک دست خیانتکار که هم در اصلاح روح خود او دخالت دارد و هم در اصلاح کشور... در قانون اسلام برای قاضی شرایطی است که اگر مراعات آن شرایط و دیگر شرایط قانون دادرسی شود کمتر حق باطل می‌شود در صورتیکه با اسرع وقت کار محاکمه نیز تمام می‌شود. ما اینجا بعضی از شرایط قاضی را به قانون اسلام می‌نویسیم:

- ۱- کمال عقل و رسیدن به حد بلوغ پس اگر بالغ نباشد یا عقلش کامل نباشد نمی‌تواند قضاوت کند.
- ۲- ایمان یعنی اعتقاد به اصول دینان و مذهب
- ۳- طهارت مولد یعنی باید حلال زاده باشد
- ۴- باید مرد باشد یعنی زنها حق قضاوت ندارند
- ۵- باید عادل باشد یعنی دارای قوه باشد که به واسطه آن از تخلف قانون‌های خدایی احتراز کند...
- ۶- باید عالم به احکام قضاوت باشد و قانون اسلام را بداند از روی اجتهاد
- ۷- باید قوه ضبط و حفظ داشته باشد...

برای کشوری که قانون دادگستری صحیحی ندارد و دچار شدن به این بیدادگری که بنام دادگستری معروف است از بزرگترین گرفتاری‌هاست... شاید گفته شود در زمان سابق هم که قضاوت بدست آخوندها بود بسیاری مراعات این شرایط را نمی‌کردند و رشوه می‌گرفتند و حکم‌های بی‌جا می‌دادند می‌گوییم درست است که آن وقت هم به قانون اسلام عمل درست نمی‌شد ولی این را نباید گناه قانون حساب کرد. اگر دولت اسلامی تشکیل می‌شد البته جلوگیری از آن خودسری‌ها هم می‌شد لکن هیچگاه نگذاشتند دولت حق [در کتاب «رهنمای حقایق» نیز همواره بجای «حکومت اسلامی» از «دولت حق» استفاده شده] تشکیل شود تا قانون‌های آن به جریان بیفتد و از حق‌کشی‌ها جلوگیری شود». (۷۷)

دادگستری در «رهنمای حقایق»: «بایستی تمام قوانین موضوعه‌ای که اخیراً از افکار پوسیده مشتی نادان و مشتی بی‌خرد تجاوز نموده محو گردد چنانکه از کمال نادانی، خود و ملت خود را محو نمودند، قانون خلاف و مجازاتی که این نادانان وضع نمودند همه را به خلافکاری‌های خطرناک وادار نمود. این زندان‌های موجود و اجتماع یک مشت مردم بدبخت در آنجا تنبیه و تادیب و تعلیمی برای مجرمین و خطاکاران و عبرتی برای سایر مردم نشده بلکه بیش از پیش با آن وضع کثیف شهوت‌بار و جنایت‌آموز خوی جنایت را در فرزندان گمراه اسلام و ایران می‌پرورد. بقول دزدان زندان دیده، زندان خانه امید دزدان است... بایستی قانون مجازات اسلام مویمو عمل گردد، دست دزد بریده شود، زناکار در منظر عمومی تازیانه بخورد و نیز هر مجرمی طبق قانون مقدس اسلام بجزای خود برسد تا ریشه جنایت و فساد یکباره بسوزد و نابود شود... برای قضاوت در رسیدگی به امور قضایی و دادگستری حوزه مقدس روحانیت فقهایی بسیار پاک و مطلع و لایق تربیت کرده و یا فقها پاک و مطلع و لایق را که هم اکنون در همه جا هستند برای قضاوت و رسیدگی به امور قضایی انتخاب کند و در دادگستری بگمارد. عدم دعاوی و راجعات قضایی که به دادگستری رجوع می‌شود بایستی تحقیق و جریان‌مقدماتی و نتایج قطعی و نهایی آنها بیش از یک هفته

و حداکثر یک ماه معطل نشود تأخیر نیفتد و مانند امروز از در و دیوار دادگستری مملکت اسلامی ایران شعله ور نشده خانمان ایران و اساس اسلام را ویران نکند». (۷۸)

مسائل منکراتی: در کتاب «کشف الاسرار» و «رهنمای حقایق» با ذکر مواردی، تأکید شده، کدام منکر را جلوگیری نموده و کدام معروف عملی گردد. این منکرات عبارتند از بی حجابی، کار کردن زنان در ادارات، موسیقی، تئاتر، سینما، باله و رقص، مصرف و خرید و فروش مشروبات الکلی، برخی جرایم، رمانها، اشعار و تصنیفها.

در برخی موارد مانند موسیقی و سینما تصریح شده، چنانکه موازین دین اسلام رعایت شود بعنوان تفریح مشروع پذیرفته شده است. بعنوان مثال، درباره موسیقی غیر مشروع و مشروع چنین آمده است: موسیقی غیر مشروع اعصاب قوی انسان و مغز و قوای روحی را ضعیف نموده و از این راه زیان بزرگی به روح و اعصاب و قدرت جامعه وارد می آورد، غالباً موسیقی دانهای دنیا، همانهایی که همیشه با موسیقی غیر مشروع سروکار دارند، اندامشان مانند زنان ضعیف و نازک اندام بوده، مغز و روحيات و اعصابشان هم بهمان نسبت ضعیف و ترسو و در حقیقت مثل ضعیفترین زنان هستند که وجودشان منشاء آثار حیاتی و مفیدی نمی باشد، پس بایستی بجای اصوات غیر مشروع و زیان آور موسیقی غلط و موزی، موسیقی های مشروع مانند الحان شیرین و فضیلت پرور قرآن و اذان و نغمه های روح پرور مشروعی قرار گیرد که بجای موسیقی غلط و برانگیختن شهوات، روح عظمت و فضیلت را می پرورد و حقایق را به انسان می آموزد و با روح جامعه می آمیزد.

درباره سینما چنین توصیف شده است: جنایات دقیقی که با روحيات جامعه از راه سینما درمان و تضعیف می شود، بحدی است که مجال شرح آنها نیست و بسیاری از آنها مشهود و روشن است. سینماها، نمایش خانه ها، رمانها و تصانیف بکلی بایستی برچیده شود و عاملین آنها طبق قانون مقدس اسلام مجازات گردند. و چنانچه استفاده ای از صنعت سینما برای جامعه لازم دیده شد، تاریخ اسلام و ایران و مطالب مفیدی از قبیل درس های طبی و کشاورزی و صنعتی تحت نظر اساتید پاک و دانشمند مسلمان تهیه شده با رعایت اصول و موازین دین مقدس اسلام برای تربیت و اصلاح و تفریح مشروع و مفید اجتماعی به معرض نمایش گذاشته شود.

در رابطه با ازدواج مشروع (برای دختران با سن بلوغ شرعی ۹ سال و پسر ۱۴ سال و شش ماه) و نیز ازدواج موقت چنین آمده است: یک نفر جوان را در موقع غرور شهوت برخلاف سنت طبیعت که از سنن بزرگ الهی است برای تعیین بلوغ، سه سال از ازدواج مشروع محروم کنند جز کمک کاری به شیوع فحشا و فساد اخلاق توان بر آن نامی گذاشت؟ بلوغ شرعی مطابق بلوغ طبیعی است که سنت تغییرناپذیر است و حکم برخلاف آن، راه انداختن فحشا و خلاف عفت است. و اما در رابطه با ازدواج مشروع موقت طرحی ارائه شده مبنی بر اینکه بایستی دوایر بسیار محترمانه و آبرومند طبق موازین اسلام در تمام شهرهای بزرگ و کوچک برای امر مقدس زناشویی موقت مهیا نموده، زنان و مردان نجیب و پاک بدانجا مراجعه نموده، با تعیین مدت و مهر زناشویی موقت به رضایت طرفین تحت نظر علما و مأمورین بسیار پاک پس از تحقیق پاک و سلامتی طرفین با کمال سهولت و آسانی بدین امر مقدس دست زده و طرفین کاملاً رعایت مقررات اسلامی مثل عده نگهداشتن پس از سرآمدن مدت را بنمایند. صیغه یا زناشویی موقت در حقیقت عیناً ازدواج مقدس معمولی و رسمی میان مسلمانان است با فرق اینکه مشکلات و تکالیف در زناشویی موقت کمتر و آسان تر بوده و مانند زناشویی دائم نیست.

در خصوص کار زنان در خارج از خانه چنین آمده است: بهترین کار برای زنان همان مدیریت خانواده و اولین مدرسه تولید و تربیت نسل بشر است. آیا کاری اساسی تر از این در دنیا هست، زمانی هم که وظایف خانوادگی نداشته یا بنحوی از این وظیفه بزرگ محروم بوده و خواستند به کاری پرداخته با مردان همکاری کنند، بایستی برای آنان کارخانجات و ادارات زنانه ترتیب داده شود که رؤسا و مدیران آنها نیز زن باشند و با کمال عفت و نجابت و آزادی بدون حقه بازی و هوسرانی غیر مشروع با مردان، مشغول کار و خدمت به جامعه شوند و اداره مدارس دختران به عهده اساتید زن بوده دخالت مرد در اداره و مدرسه زنانه و دخترانه و دخالت زن در اداره و مدرسه مردانه و پسرانه بی جا و غلط است. ملاحظا راه های شهوت شما را می خواهند ببندند و خانم های زیبا را از پشت میزهایی [میز ادارات] که می دانید مرکز چه فجایعی است می خواهند پردگی کنند.

در ادامه همین مبحث تحت عنوان «طریق اصلاح عموم طبقات و دستورالعمل برای شئون مختلف حکومت و جامعه» آمده است: دایره امر به معروف و نهی از منکرات و انتشارات تحت نظر علما پاک و مطلع برای تبلیغات و امر به معروف و نهی از منکرات عمومی تشکیل داده از رادیوهای موجود و جرائد و مجلات مستقلی در این راه استفاده شود... مراجع مقدس روحانیت چنانچه در امور اصلاحی مربوطه و انجام وظائف مقدس روحانیت نیاز به قوه مجریه داشتند حکومت صالح اسلامی بایستی آماده اجرا دستورات مشروعشان باشد. (۷۹)

بخش عمده نظریه های اسلام سیاسی بنیادگرا که در دو سند - کتاب «کشف الاسرار و کتاب «رهنمای حقایق» بازتاب داشته، در طول دو سال اول بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ توسط آقای خمینی و روحانیان پیرو او بنام «قانون اسلام» در جامعه ایران پیاده شده است. مطلبهایی که از درون آن دو سند یاد شده استخراج شده، به منظور نشان دادن این واقعیت است که تمایزی بین خط سیاسی - اسلامی آقای خمینی و جریان بنام «فداییان اسلام» - که ظاهراً نظریه پردازی آن به نواب صفوی نسبت داده شده است - وجود نداشت. واقعیت این است که نواب صفوی - جوان ۲۰ ساله ای که تنها به مدت یکسال در نجف طلبگی کرده و در آن مدت هم به کار «ساخت و فروش» (۸۰) مشغول بوده - در چنان سطح دانش اسلامی و فقهی قرار نداشته

که از او بعنوان رهبر اندیشه مذهبی - سیاسی این جریان بتوان یاد کرد.

اکثر تاریخ‌نویسان حزب‌اللهی معاصر، مقطع نهضت اسلامی برهبری آقای خمینی را پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و همچنین نظریه ولایت فقیه موسوم به خمینیسم در ایران را بعنوان پدیده‌ای نوظهور در اسلام معرفی می‌کنند. در حالیکه دیدگاه آقای خمینی از اسلام مشروعه که در کتاب «کشف‌الاسرار» و سه دهه بعد از آن در کتاب «ولایت فقیه» بازتاب یافته، چیزی جز دیدگاه روحانیان قشری دوره انقلاب مشروطه مانند شیخ فضل‌الله نوری و یا افرادی مانند ملا احمد نراقی و محقق کرکی نبوده. محقق کرکی در رساله جامع المقاصد و شرح القواعد (جلد ۱) لفظ سلطان و حاکم را جایجا استفاده کرده و از نظر او فقیه از جمله مصادیق و بلکه تنها مصداق حاکم در «عصر غیبت» است. او همچنین در رساله صلاه الجمعة بیان می‌دارد که فقیه در «عصر غیبت»، نایب امام است. او برای ولی فقیه نایب در زمان «امام غایب»، سیزده ویژگی را برشمرده: عدالت و علم به قرآن، علم به سنت، علم به اجماع، علم به قواعد کلامی، علم به شرایط حد و برهان، علم به لغت و نحو و حرف، علم به ناسخ و منسوخ و احکام آن، علم به چگونگی احوال تعارض و تراجیح، علم به جرح و تعدیل، داشتن نفس قدسیه و اینکه فراموشی بر او غلبه نکند. (۸۱)

ملا احمد نراقی نیز در کتاب عوایدالایام در صدد تبیین وظیفه و مسئولیت فقها برآمده است: «فقیه در همه اموری که با دین و دنیای بندگان خدا ارتباط دارد و باید صورت پذیرد و هیچ گریزی از انجام آن نیست، حق تصرف و ولایت دارد...» و نیز گفته است: «در تمام امور جامعه که امام مستقیماً در آنها ولایت داشته و اعمال ولایت می‌کرده، فقیه نیز حق ولایت دارد...». (۸۲)

نمونه دیگر از نظریه‌پردازان ولایت فقیه، محمد حسن نجفی است که می‌نویسد: «نظر من این است که خداوند اطاعت از فقیه را بعنوان اولی‌الامر بر ما واجب کرده است، بدلیل اطلاق ادله حکومت فقیه بود، بویژه روایت صاحب‌الامر (عج)، ولایت فقیه اختصاص به احکام شرعی ندارد، بدلیل اجماع محصل، زیرا فقیهان ولایت فقیه را بر امور متعددی ذکر کرده‌اند و دلیلی جز اطلاق ادله حکومت، در این موارد وجود ندارد. مؤید بر این مطلب اینکه نیاز جامعه اسلامی به فقیه برای رهبری جامعه بیشتر است از نیاز به فقیه در احکام شرعی». (۸۳)

آقای خمینی مقوله ولایت فقیه و حکومت اسلامی در «عصر غیبت» را در کتاب ولایت فقیه با همین مضمون‌هایی که برشمرده شد، به این شکل فرمولبندی کرده: «نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و این که چه کسانی باید عهده‌دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (ص) تا زمان غیبت، واضح است. به موجب آن، امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد... این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند». (۸۴)

از نخستین سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ که زمینه ورود روحانیان به صحنه سیاسی فراهم شد، آقای خمینی مدرس حوزه علمیه قم، در سن ۴۳-۴۲ سالگی یکی از فعال‌ترین روحانیان بود که به یکباره از تدریس عرفان و فلسفه دست کشید و در «چهره جدید» بمثابه یک روحانی بنیادگرای اهل فقه و اصول و بازتاب دهنده اندیشه اسلامی شیخ فضل‌الله نوری - «سلطنت مشروعه» - وارد عرصه زندگی سیاسی - مذهبی شد. از ویژگی‌های وی آن بود که همیشه غیرآشکار و در پشت صحنه عمل می‌کرده و می‌کوشیده تا به هیچ جریان سیاسی - مذهبی منتسب نشود. او حتی کتاب ۳۳۴ صفحه‌ای «کشف‌الاسرار» را در سال ۱۳۲۳ بدون نام چاپ و منتشر کرد. در سال ۱۳۵۸ بود که نام مؤلف این کتاب مشخص شد. بنابراین، فعالیت سیاسی - مذهبی وی در طول ۱۷-۱۶ سال تا فروردین ۱۳۴۱ ناشناخته ماند و به همین علت، اغلب محققان و دانشمندان تاریخ سیاسی معاصر ایران تصور دارند که او بعد از تألیف کتاب «کشف‌الاسرار» یعنی در فاصله سالهای ۱۳۲۳ تا سال ۱۳۴۱ فعالیت سیاسی نداشته و گویا گوشه‌گیری اتخاذ کرده بوده است. تلاش آقای خمینی بر این بوده که از طریق افراد مسئول و مؤثر در درون جریانات سیاسی - مذهبی، خط سیاسی - مذهبی خود را اعمال کند بدون اینکه بسادگی بتوان رد پای او را در جریانی پیدا کرد. از جمله این تلاش‌ها به رابطه او با «فداییان اسلام» می‌توان اشاره کرد. آقای خمینی در اواسط سال‌های ۱۳۳۰ و بعد از ترور نافرجام علاء، نخست وزیر وقت، یکی از روحانیانی بود که برای جلوگیری از اعدام نواب صفوی و حسین واحدی فعالیت می‌کرد. (۸۵) به هر حال، «فداییان اسلام» - که در سال‌های دهه ۱۳۴۰ در درون تشکیلاتی بنام «جمعیت مؤتلفه اسلامی» به فعالیت پرداختند - از همان آغاز اعلام موجودیت در سال ۱۳۲۴ تا انقلاب ایران همواره در راستای نظریات آقای خمینی فعالیت می‌کرده‌اند، بدون اینکه در ظاهر بیرونی، خود را به آقای خمینی منتسب نمایند. علاوه بر امور سیاسی و دینی، این جریان از لحاظ مالی نیز یکی از مهم‌ترین منبع‌های تأمین مالی آقای خمینی برای پرداخت شهریه‌هایش بوده است. آقای منتظری در این باره می‌گوید: «وقتی آقای خمینی را گرفتند [۱۳۴۳] من رفتم به تهران با همین عسگر اولادی [از اعضای مرکزی و دبیرکل فعلی «جمعیت مؤتلفه اسلامی»] و یک عده از بازاریان تهران صحبت کردم و گفتم، به هر قیمتی که هست باید شهریه ایشان [آقای خمینی] در غیاب ایشان هم داده شود». (۸۶)

بر اساس برخی روایت‌های موجود آقای خمینی در دوران حیات آقای بروجردی با گروهی از افراتیون مذهبی در بازار در ارتباط بود، که بعدها هیأت مؤتلفه اسلامی را تشکیل دادند. (۸۷) پس از درگذشت آقای بروجردی، این مناسبات وسیع‌تر شد و پس از موضع‌گیری آقای خمینی علیه شاه، وجوه شرعی او که از بازار دریافت می‌کرد، افزایش پیدا کرد: «بطوریکه آیت‌الله

بهبهانی اظهار داشته و از منابع دیگر نیز مورد تایید قرار گرفته در سنوات گذشته بازاریها و مقدسین که وجوهات شرعی پرداخت می کنند، ماهیانه بین دوست الی سیصد هزار تومان به آیت الله خوانساری می پرداخته اند و مشارالیه ان وجوه را بین روحانیون قم، نجف و تهران تقسیم می کرده است ولی پرداخت این وجوه شرعی از ماه گذشته به آیت الله خوانساری به میزان قابل ملاحظه ای کاهش یافته و در مقابل مقدسین و بازاریها حق امام را برای آیت الله خمینی حواله نموده اند، بطوری که آیت الله خمینی در ماه گذشته چهار صد هزار تومان پرداخت داشته ولی در ماه های قبل حتی سی هزار تومان نیز پرداخت نداشته است.». (۸۸)

آقای خمینی این سبک و سیاق سیاسی نسبتاً پیچیده و مرموز خود را حتی در سال های پس از انقلاب نیز دنبال کرده است. گواه این نکته، حزب جمهوری اسلامی است. اکنون روشن شده است که این حزب اساساً خط سیاسی- مذهبی آقای خمینی را پیاده می کرده است، ولی هیچوقت در آن سال ها اعلان نمی شد که حزب جمهوری اسلامی مجری نظریات اوست و یا این حزب با تایید و حمایت آقای خمینی تشکیل شده. بهمین علت، جامعه هیچگاه عملکردهای انحصارطلبانه و خشونت آمیز و بالاخره بدنامی های این حزب را به حساب آقای خمینی نمی گذاشت. آقای خمینی در دو سال اول پس از انقلاب، اغلب نظریات سیاسی- مذهبی خود را از کانال حزب جمهوری اسلامی عملی ساخت، مانند: انتخابات مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و کسب اکثریت در درون این دو مجلس، تشکیل سپاه پاسداران بعنوان بازوی مسلح ولایت فقیه، تشکیل مدیریت سیاسی- عقیدتی در نیروهای مسلح، شهربانی و ژاندارمری، تشکیل دادگاه های انقلاب، تشکیل انجمن های اسلامی برای پیاده کردن «قوانین اسلام ناب محمدی» در همه عرصه های اجتماعی، فرهنگی، اداری و آموزشی کشور، تصفیه اداره ها و مراکزهای آموزشی از دگراندیشان، سازماندهی امامان جمعه در همه شهرهای کشور، سازماندهی نیروهای فشار مانند «امر به معروف و نهی از منکر»، تصویب و اجرای قانون قصاص و ... هر چند عملکردهای این حزب با نارضایتی بخش بزرگی از جامعه شهرنشین ایران مواجه شد، اما آقای خمینی توانست به بخش عمده نظریات سیاسی و اسلامی خود جامه عمل بپوشاند، بدون آنکه نام او بعنوان تصمیم گیرنده و دستور دهنده مطرح شود. گفتنی است که وقتی بدنامی های حزب جمهوری اسلامی بالا گرفت، آقای خمینی حاضر نبود حتی در جمع روحانیان طرفدار خود، سخنی در تایید آن حزب بزیان بیاورد!؛ در نامه ۲۵ بهمن ۱۳۵۹ آقای رفسنجانی به آقای خمینی، گوشه ای از سبک و سیاق آقای خمینی را در برخورد با این حزب می توان دریافت: «ما "حزب جمهوری اسلامی" را با مشورت با شخص جنابعالی و گرفتن قول مساعدت و تایید غیرمستقیم - من شخصاً در مدرسه علوی با شما در این باره مذاکره کردم - تأسیس کردیم و با توجه به اینکه قانون اساسی، تعدد احزاب را پذیرفته [البته حزب جمهوری اسلامی در اسفند ۱۳۵۷ یعنی یک ماه بعد از انقلاب و قبل از تدوین قانون اساسی تأسیس گردید] فکر می کنیم یک حزب اسلامی قوی برای تداوم انقلاب و حکومت اسلامی ضرورت دارد و جنابعالی هم روزهای اول در تهران و قم مکرراً تایید فرمودید - ممکن است فعلاً فراموش کرده باشید - و اکنون اعتبار حزب از نفوذ شما تغذیه می شود - غیرمستقیم - ولی رنگ حمایت از روزهای اول کمتر شده میل داریم لااقل در جلسات خصوصی نظر صریحی بفرمایید. اگر مایلید ما حزب را کنار بگذاریم، ما را قانع کنید و اگر لازم می دانید که حزب بماند، باید جور دیگر عمل بشود». (۸۹) در ادامه همین نامه آمده است: «خود شما می دانید که موضع نسبتاً سخت مکتبی امروز ما، دنباله نظرات قاطع شما از اول انقلاب تا به امروز است، بعد از پیروزی [انقلاب] معمولاً، ما مسامحه هایی در اینگونه موارد داشتیم و جنابعالی مخالف بودید، اما نظرات شما را با تعدیل هایی اجرا می کردیم، شما اجازه ورود افراد تارک الصوه یا متظاهر به فسق را در کارهای مهم نمی دادید، شما روزنامه آیندگان و ... تحریم می کردید، شما از حضور زنان بی حجاب در ادارات مانع بودید، شما از وجود موسیقی و زن بی حجاب در رادیو تلویزیون جلوگیری می کردید. همین ها موارد اختلاف ما با آنها [کسانی که در برابر قشری گری مقاومت می کنند] است. آیا رواست که بخاطر اجرای نظریات جنابعالی ما درگیر باشیم و متهم و جنابعالی مقابل اینها موضع بی طرفی بگیری؟ آیا بی خط بودن و آسایش طلبی را می پسندید؟ البته اگر مصلحت می دانید که مقام رهبری در همین موضع باشد و سربازان خیر و شر جریانات را تحمل کنند، ما از جان و دل حاضر به پذیرش این مصلحت هستیم». (۹۰)

## پایان سخن

نتیجه آنچه که در این مبحث آمد را می توان چنین جمع بندی کرد:

+ زمینه ای که موجب بروز و مطرح شدن مجدد تفکر اسلام بنیادگرای شیخ فضل الله نوری از سوی یک اقلیت کوچک روحانیان در اوایل دهه ۱۳۲۰ در ایران شد، پیش از همه توسط جنگ سرد در ایران فراهم گردیده بود. دربار و برخی مقام های بلندپایه دولتی هوادار انگلیس برای تقابل با جریان سیاسی چپ و سپس در دوره دولت مصدق برای به شکست کشاندن دولت او، از جریان «فداییان اسلام» و گروهی از روحانیان در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بهره گیری کردند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، آن بخش از روحانیان طرفدار دربار به خاطر همکاری شان با کودتاچیان و دفاع از سلطنت، خواستار امتیازهایی از دربار شدند. تأسیس چند مدرسه اسلامی در تهران و کمک های مالی به روحانیان و حتی کمک مالی به «فداییان اسلام» از بودجه سری دولت، نمونه هایی است از اجرای چنین سیاستی. (۹۱) همچنین فعالیت های ضد بهایی روحانیان در نخستین سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد، بخشی از توافق مشترک دربار و این بخش از روحانیان بود.

+ خط فکری اسلام سیاسی بنیادگرا که در دو سند کتاب «کشف الاسرار» و «رهنمای حقایق» بازتاب داشته، نشان دهنده خط سیاسی - اسلامی واحدی است. تاریخ نویسی معاصر ایران، نظریه پردازی جریان «فداییان اسلام» را به نواب صفوی نسبت داده است. به باور من این موضوع درست نیست. نواب صفوی در مقطع اعلام موجودیت و تأسیس جمعیت «فداییان اسلام»، جوان ۲۰ ساله ای بود که تنها یک سال سابقه تحصیل در مدرسه علوم دینی داشت. او در چنان سطحی از دانش اسلامی در زمینه اصول و فقه نمی توانست بوده باشد که مسایل طرح شده در کتاب «رهنمای حقایق» و یا خط‌دهی فکری - سیاسی جریان «فداییان اسلام» را عهده دار بوده باشد. (۹۲)

«جمعیت فداییان اسلام» و در سال‌های بعد «جمعیت مؤتلفه اسلامی» در واقع همان مجریان و طرفداران اسلام سیاسی بنیادگرا بودند که از میانه سال‌های ۱۳۲۰ در صحنه سیاسی ایران ظاهر شده بودند. این جریان تا مقطع انقلاب ایران تنها اقلیت بسیار کوچکی از روحانیان را شامل می شده است. اکثریت بزرگ روحانیان و حوزه‌های علمیه (بر خلاف نظر آقای خمینی بعنوان رهبر این جریان سیاسی - مذهبی) برای روحانیان نقشی در حد نظارت و ارشاد قائل بودند. اما پس از انقلاب بهمن ۵۷، وسوسه قدرت و ثروت، بسیاری از آنان را به درون حکومت و به سمت انحصاری کردن آن سوق داد. جریان سیاسی - مذهبی که جانشین رژیم سلطنتی شد و مدت کوتاهی پس از انقلاب نقش مسلط را در حاکمیت بدست آورد، همان خط سیاسی - مذهبی جمعیت «فداییان اسلام» بود. پس از درگذشت آقای خمینی، بتدریج در میان جریان اسلام سیاسی بنیادگرا شکاف ایجاد شد. کسانی مانند آیت الله منتظری به نقد سیاست گذشته دست یازیدند ولی برخی یاران آقای خمینی که خط فکری و سیاسی مسلط در هیأت حاکمه ایران را تشکیل می دهند، کماکان به توجیه و تجویز خشونت و ترور دست می یازند. (۹۳) نمایندگان این جریان سیاسی - مذهبی همواره نقش مبارزاتی خود را در پیروزی انقلاب بگونه‌ای اغراق آمیز برجسته کرده و می کنند. بنظر نگارنده ریشه یابی علل وقوع انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بدون بررسی ساختار اجتماعی - سیاسی و فرهنگی رژیم سلطنتی که زمینه ظهور پدیده‌ای بنام «خمینیسم» را ممکن ساخت، به تحلیل واقع بینانه‌ای منجر نخواهد شد.

+ در میان تحلیل‌هایی که درباره چیرگی پدیده اسلام سیاسی بنیادگرا بر رهبری انقلاب بهمن ۵۷ عنوان می شود، دو دیدگاه بیش از همه رایج است:

یکی دیدگاهی که نقش قدرت‌های خارجی و خط سیاسی آنان را در وقوع انقلاب بهمن ۵۷ و پشتیبانی آنان از جریان مذهبی به رهبری آقای خمینی را عامل اصلی تغییر نظام در ایران می داند. نگارنده با طرفداران این نظر توافق ندارد؛ در عین اینکه، نقشی را که نیروهای خارجی در مقطعی از آخرین ماه‌های قبل از انقلاب که دیگر آنان امیدی به حفظ رژیم شاه نداشتند، در روند انتقال قدرت از سلطنت به روحانیت به رهبری آقای خمینی ایفاء کردند، انکار نمی کند.

دیگری دیدگاهی که به عامل فرهنگی پایدار یعنی به نقش باورهای مذهبی مردم که موجب کشیده شدن آنان به جریان انقلاب و منجر به سرنگونی رژیم سلطنتی شده، پر بها می دهد. نگارنده با این دیدگاه نیز موافق نیست؛ در عین اینکه، جای انکار نیست که باورهای مذهبی مردم - به دلیل خلاء حاصل از سرکوب همه سازمان‌های سیاسی سکولار در جامعه از یکسو، و زمینه نسبی مساعد برای فعالیت روحانیان سیاسی در میان اقشار زحمتکش و سخن گفتن آنان بزبان توده‌ها از سوی دیگر - سهم و نقش معینی در پیدایش «خمینیسم» در انقلاب ایران ایفاء کرده است.

+ در این نوشتار و بررسی مختصر نگارنده، صرفاً به نقش سیاست‌های دوره آغازین جنگ سرد در ایران و شکل‌گیری اسلام سیاسی بنیادگرا در آن سال‌ها پرداخته است. این بدان معنا نیست که نیروهای سیاسی دیگری در صحنه سیاسی ایران حضور نداشته‌اند. با آغاز جنگ سرد در ایران در فاصله زمانی شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲، مبارزه سیاسی در بین پنج قطب جداگانه یعنی دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم جریان داشت. البته در هر کدام از این قطب‌ها، کشمکش‌های درونی خاص وجود داشته که پژوهش‌های جداگانه‌ای را می طلبد. (۹۴)

منابع

۱- اسناد بایگانی بریتانیا FO 371EP35069 به تاریخ ۱۲ مارس ۲۰/۱۹۴۳ اسفند ۱۳۲۱. به نقل از: فخرالدین عظیمی، «بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۱۱

۲- اسناد بایگانی بریتانیا FO 371 Persia-1943-34-35109 به تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۴۳ به نقل از: بیرواند

آبراهامیان، «ایران بین دو انقلاب»، ص ۳۵۸

۳- تهریک مجله کاوه به انتشار مجله «اتحاد اسلامی»، نگاه کنید به: کاوه، شماره ۲۰، مه ۱۹۱۷

۴- خاطرات تقی زاده به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۸۶

۵- مجله کاوه، چاپ برلین، شماره ۱۲، ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۶، ص ۴-۲

۶- فخرالدین عظیمی، همان منبع، ص ۲-۳۸۱

۷- ناصر پاکدامن، «قتل کسروی»، انتشارات افسانه، ۱۳۷۷، ص ۱۰۳

۸- همانجا، ص ۱۳۳؛ در آستانه ورود سید ضیاءالدین طباطبایی به ایران، سفیر آمریکا در ایران درباره بازگشت او از فلسطین به ایران، گزارشی به وزارت خارجه آمریکا ارسال کرده و می نویسد: انگلیس باید بسیار تلاش کند تا شاه را نسبت به

برگشت سید ضیاء به کشور راضی نماید. وی می‌افزاید که سید ضیاء نامزد مناسبی برای نخست‌وزیری خواهد بود، زیرا وی چنان آلت دست انگلیسی و یک «زمینه‌ساز بی‌احتیاط» کودتای ۱۲۹۹ شناخته شده است.

## American Minidter to the State Department, Foreign Relations of the united states (1943), IV, 329, 374, 389

۹- درباره سمت و سوی فعالیت‌های ژرژ لنچافسکی با سیاست غرب در آن سال‌ها، نگاه کنید به: حمید احمدی، «تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ایرانی»، چاپ اول، ۱۳۷۱، آلمان، چاپ دوم نشر آتیه، تهران ۱۳۷۹، صص ۵-۱۵۴؛ و همچنین نگاه کنید به: مقاله «کودتای ۲۸ مرداد»، یرواند آبراهامیان که در تابستان ۱۳۸۰ به زبان فارسی ترجمه و در نشریه مهرگان، واشنگتن منتشر خواهد شد.

۱۰- ژرژ لنچافسکی، «غرب و شوروی در ایران ۱۹۴۸-۱۹۱۸»، ترجمه حورا یآوری، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۵۱، صص ۳۰۵، ۳۲۱

۱۱- احمد کسروی، کتاب «دادگاه»، ۱۳۲۳، تهران، صص ۵۵-۴۵

۱۲- ژرژ لنچافسکی، همان منبع، ص ۳۰۵

۱۳- احمد کسروی، همان منبع، ص ۳۳

۱۴- گزارش‌های محرمانه شهربانی (۱۳۲۶-۱۳۲۴)، جلد اول، به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهری احدی، انتشارات اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، تهران، ص ۵۰۴

۱۵- مرتضی جعفری، «کشف حجاب، اسناد منتشر نشده و...»، تهران، سازمان فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۴۵۲

۱۶- احمد کسروی، «بخوانید و داوری کنید»، اردیبهشت ۱۳۲۳، تهران، صص ۳-۲

۱۷- روح‌الله خمینی، «بخوانید و بکار ببندید»، دست خط او در دو صفحه و نیم، مرکز آموزش‌های دیپلماتیک وزارت امور خارجه ایران، کتابخانه و آرشیو، جزوه «حدیث بیداری»، «زندگینامه امام خمینی»، ۱۳۷۶، نوشته حمید انصاری

۱۸- کلیشه متن سند تلگراف نخست وزیر علی سهیلی به آیت‌الله قمی به تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۲۲ و به شماره ۱۱۳۲۶ تصویب‌نامه هیئت وزیران، نگاه کنید به: پاکدامن، همان منبع، ص ۲۳۸

۱۹- گزارش بولارد سفیر انگلیس در ایران به وزارت خارجه انگلیس: اسناد بایگانی بریتانیا FO371EP31390 مورخه ۱۶ مارس ۱۹۴۲ / ۲۶ اسفند ۱۳۲۱. این نکته همچنین در گزارش سفیر انگلیس در ایران به وزیر خارجه انگلیس در خصوص بی‌نظمی‌های مالی و اخلاقی علی سهیلی که بگونه‌ای فزاینده موضوع «شایعات رسواکننده» است، منعکس است. اسناد بایگانی بریتانیا FO371EP31385 به تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۴۲ / ۲ شهریور ۱۳۲۱. به نقل از فخرالدین عظیمی، همان منبع، ص ۸۳.

۲۰- نطق محمد مصدق در مجلس، به نقل از: کی استوان، «سیاست موزانه منفی»، ۱۳۲۹، تهران، جلد اول، صص ۸-۱۵۳

۲۱- ژرژ لنچافسکی، همان منبع، ص ۳۰۵

۲۲- همانجا، ص ۳۰۶

۲۳- سند گزارش محرمانه ساواک، ۱۳۴۲/۳/۱۸، اسناد ساواک، به نقل از: محمد حسن رجبی، «زندگینامه سیاسی امام خمینی»، کلیشه سند شماره ۵۵ در آن کتاب

۲۴- گزارش شهربانی، کتاب یاد شده درباره گزارشات شهربانی، صص ۵۰۵-۵۰۴

۲۵- احمد کسروی، کتاب «دادگاه»، ۱۳۲۳، تهران، صص ۸-۵۶

۲۶- احمد کسروی، «شیعه‌گری (بخوانید و داوری کنید)»، ۱۳۲۳، تهران، صص ۶۳ و ۶۷

۲۷- ژرژ لنچافسکی، همان منبع، ص ۳۵

۲۸- احمد کسروی، «خواهران و دختران ما»، تهران، ۱۳۲۳، صص ۱۱-۱۲

۲۹- روح‌الله خمینی، «کشف الاسرار»، ۱۳۲۳، قم، بدون نام مؤلف، صص ۵-۱۰۴

۳۰- ناصر پاکدامن، همان منبع، ص ۱۷۰

۳۱- اسناد بایگانی بریتانیا، FO371EP61989 مورخه ۲۳ ژوئن ۱۹۴۷ / ۳ تیر ۱۳۲۶. به نقل از: فخرالدین عظیمی، همان منبع، ص ۲۲۴

۳۲- محمد علی جزایری، «نگاهی به جنبش کسروی»، نشریه مهرگان، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، ص ۱۴۴

۳۳- گزارش اطلاعات داخلی ساواک، تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۴۱. اسناد ساواک به نقل از: محمد حسن رجبی، «زندگینامه سیاسی امام خمینی»، کلیشه سند شماره ۸۱ در کتاب

۳۴- «مصاحبه با همسر امام خمینی»، به نقل از: محمد حسن رجبی، همانجا، ص ۲۳۷. همچنین گفتگو با استاد جعفر سبحانی، کیهان فرهنگی، سال ششم، خرداد ۱۳۶۸

۳۵- اسناد بایگانی بریتانیا، FO371EP4551 مورخه ۲۲ اکتبر ۱۹۴۵ / ۱ آبان ۱۳۲۴ به نقل از فخرالدین عظیمی،



همان منبع، ص ۱۷۴

- ۳۶- اسناد بایگانی بریتانیا، FO371EP4558 مورخه ۷ آبان ۱۳۲۴، همان منبع، ص ۱۷۴
- ۳۷- فخرالدین عظیمی، همانجا
- ۳۸- ناصر پاکدامن، همان منبع، ص ۱۷۱
- ۳۹- روزنامه «ایران ما»، «پرونده کسروی چگونه تشکیل شد؟»، ۳۰ اسفند ۱۳۲۴
- ۴۰- خاطرات بزرگ علوی در گفتگو با حمید احمدی، چاپ سوئد، انتشارات باران، ۱۹۹۷، ص ۲۵۴
- ۴۱- روزنامه «ایران ما»، همانجا
- ۴۲- پاکدامن، همان منبع، ص ۲۷
- ۴۳- همانجا، ص ۳۰
- ۴۴- خاطرات ایرج اسکندری در گفتگو با بابک امیر خسروی و فریدون آذر نور، انتشارات حزب دموکراتیک مردم ایران، ۱۳۶۶، بخش اول، ص ص ۷-۱۵۶
- ۴۵- اسناد بایگانی بریتانیا FO371EP68706 مورخه ۲۲ و ۲۳ ژوئن ۱۹۴۸. گزارش سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه انگلیس. همچنین اسناد بایگانی بریتانیا FO371EP68707 به تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۸ به نقل از: فخرالدین عظیمی، همان منبع، ص ص ۸-۲۵۷
- ۴۶- گزارش های شهرانی، منبع یاد شده، گزارش ۲ آبان ۱۳۲۶ شهرانی، ص ۴۲۸
- ۴۷- همان منبع، ص ۵۹، گزارش شهرانی در ۱۳ شهریور ۱۳۲۴
- ۴۸- از گزارشات مندرج در همان منبع
- ۴۹- روح الله خمینی، «کشف الاسرار»، ص ۲۴۰
- ۵۰- گزارش «هاروی» از پاریس به «دیکسون». اسناد بایگانی بریتانیا مورخه ۱۴ ژانویه ۱۹۵۳، به نقل از: فخرالدین عظیمی، همان منبع، ص ۴۲۷
- ۵۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه فارسی، ص ۶۵۴
- ۵۲- خاطرات حسینعلی منتظری، برگرفته از اینترنت
- ۵۳- همانجا
- ۵۴- خاطرات حسینعلی منتظری. همچنین نگاه کنید به: آذری قمی، مجله «یاد»، شماره ۴، پاییز ۱۳۶۵، ص ۳۱ و نیز «زندگینامه امام خمینی» (حدیث بیداری)، ص ص ۷-۲۶
- ۵۵- خاطرات حسینعلی منتظری، برگرفته از اینترنت
- ۵۶- احمد کسروی، «سرنوشت ایران چه خواهد شد؟»، ص ص ۳۹-۴۲
- ۵۷- سید ضیاءالدین طباطبایی در آن سالها یکی از مشاورین شاه بود. به نقل از: صدرالدین الهی در گفتگو با ایرج گرگین، رادیوی آزادی برنامه فارسی، ۳۰ بهمن تا ۳ اسفند ۱۳۷۹. صدرالدین الهی در فاصله سالهای ۳-۱۳۴۰ گفتگوهای مفصلی با سید ضیاء داشته و در نوار ضبط کرده است. بخشی از نوارهای آن گفتگو، در چند برنامه از آن رادیو پخش شده است.
- ۵۸- خاطرات حسینعلی منتظری، برگرفته از اینترنت
- ۵۹- ژرژ لنجافسکی، همان منبع، ص ۳۱۷
- ۶۰- اسناد کودتای ۲۸ مرداد، روزنامه نیویورک تایمز، برگرفته از اینترنت
- ۶۱- خاطرات حسینعلی منتظری، برگرفته از اینترنت
- ۶۲- روح الله خمینی، «کشف الاسرار»، ص ۲۱۱
- ۶۳- «زندگینامه امام خمینی»، «حدیث بیداری»، ص ۲۶
- ۶۴- همانجا
- ۶۵- به نقل از ماهنامه «پر»، شماره ۱۸۱، بهمن ۱۳۷۹
- ۶۶- «حزب توده ایران و مذهب»، نشریه «مردم»، ۱۶ دی ۱۳۲۶؛ «قهرمانان انقلاب مشروطه»، روزنامه «بسوی آینده»، ۱۳ مرداد ۱۳۳۱
- ۶۷- تقی ارانی، مجله «دنیا»، شماره ۶، تیر ۱۳۱۳، ص ۱۶۷
- ۶۸- تقی ارانی، همان مجله، همان شماره؛ همچنین نگاه کنید به: تقی ارانی، «پسیکولوژی»، تهران، ۱۳۱۱، ص ص ۲۳۸، ۳۳۶
- ۶۹- «برنامه فداییان اسلام» (کتاب رهنمای حقایق)، آبان ۱۳۲۹، ص ۵۵
- ۷۰- روح الله خمینی، «کشف الاسرار»، ص ص ۱۸۴، ۲۳۸، ۲۹۱، ۲۹۲
- ۷۱- «رهنمای حقایق»، ص ص ۳، ۵۶، ۷۶، ۷۷

- ۷۲- روح الله خمینی، «کشف الاسرار»، ص ۱۸۶، ۲۲۲
- ۷۳- «رهنمای حقایق»، ص ۵۶
- ۷۴- روح الله خمینی، «کشف الاسرار»، ص ۱۸۵
- ۷۵- «رهنمای حقایق»، ص ۵۶
- ۷۶- روح الله خمینی، «ولایت فقیه»، ص ۵۳
- ۷۷- روح الله خمینی، «کشف الاسرار»، ص ص ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۷، ۲۹۸
- ۷۸- «رهنمای حقایق»، ص ص ۵-۲۴
- ۷۹- مسایل منکراتی: «کشف الاسرار»، ص ص ۲۳۲، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶: «رهنمای حقایق»، ص ص ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۷
- ۸۰- نواب صفوی در مدت اقامت در نجف نصف روز را درس می‌خواند و نصف روز را به نجاری می‌پرداخت. به نقل از: خاطرات رضا گلکسرخ: «درباره فداییان اسلام و شیوه‌های مبارزه با رژیم»، مجله یاد، سال دوم، شماره ۴، سال ۱۳۶۶، ص ۴۴.
- بنابراین مدت تحصیل نواب صفوی در طول ۱۴ ماه اقامت در نجف حتی کمتر از یک سال بود. لذا هنوز طلبگی را تا دوره سطح هم نمی‌توانست به پایان رسانده باشد. در حالیکه دوره طلبگی تا سطح «کفایه» حدود ۴-۵ سال طول می‌کشید (نگاه کنید به خاطرات حسینی منتظری)
- ۸۱- محقق کرکی، رسایل جلد ۱، ص ۱۴۲، به نقل از: جمیله کدیور، «تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران»، انتشارات طرح نو، ص ص ۱۲۹-۱۲۵
- ۸۲- ملا احمد نراقی، «حدود ولایت حاکم اسلام»، ص ص ۱۵-۱۳
- ۸۳- محمد حسن نجفی، «جواهر الکلام»، جلد ۱۵، ص ص ۴۲۲-۴۲۱ به نقل از: جمیله کدیور، همان منبع، ص ۲۱۹
- ۸۴- روح الله خمینی، «ولایت فقیه»، ص ص ۲-۶۱
- ۸۵- «زندگینامه امام خمینی»، «حدیث بیداری»، ص ۳۴
- ۸۶- خاطرات حسینی منتظری، برگرفته از اینترنت
- ۸۷- آقای خمینی در سالهای آخر عمر آیت الله بروجردی با هیئت‌های مختلف اسلامی در بازار ارتباط برقرار کرده بود. در آن زمان در بازار سه هیئت کوچک مذهبی یعنی هیئت مسجد «بازار چهل تن»، مسجد «شیخ علی» و مسجد «امین الدوله» وجود داشت. از هر هیئت یک نفر نماینده به دیدار آقای خمینی رفته بود. او به آنها گفته بود که با هم ائتلاف کنید و پراکنده نباشید. به این صورت هیئت مؤتلفه که ترکیبی از این سه بود شکل گرفت. به نقل از: گفتگوی مریم متین دفتری با حسین اخوان توحیدی، نشریه «آزادی»، شماره ۱۹ و ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ص ۳۲
- ۸۸- اسناد ساواک، به نقل از «زندگینامه امام خمینی»، تألیف محمد حسن رجبی
- ۸۹- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، «عبور از بحران»، مقدمه کتاب
- ۹۰- هاشمی رفسنجانی، همانجا
- ۹۱- درباره کمک‌های مالی به فداییان اسلام از بودجه سری دولت نگاه کنید به: علی بیگدلی، «ترورهای سیاسی در تاریخ معاصر»، ص ۶۹۶
- ۹۲- بررسی مفصلی در مورد رابطه «فداییان اسلام» با سید ضیاء‌الدین طباطبایی و همچنین همکاری سید ضیاء با «رابین زینر» کارمند فعال M16 در ایران، نگاه کنید به: حمید احمدی، «تحقیقی درباره تاریخ انقلاب ایران»
- ۹۳- آقای منتظری در کتاب خاطراتش به مسئله حمایت آقای خمینی از فداییان اسلام در قم یعنی در همان آغاز موجودیت و فعالیت این جریان و سپس نارضایتی آیت الله بروجردی از آقای خمینی بعثت این پشتیبانی، اشاره دارد. این نارضایتی بحدی بود که آیت الله بروجردی آقای خمینی را در منزلش نمی‌پذیرفت. آقای منتظری در خاطرات خود به گرایش خویش و آقای مرتضی مطهری به جریان «فداییان اسلام» در آن سالها نیز اشاره می‌کند. اخیراً بادامچیان یکی از اعضای مرکزیت «جمعیت مؤتلفه اسلامی» در نماز جمعه قم به فتوای آیت الله مرتضی مطهری از شاگردان و یاران نزدیک آقای خمینی در مورد قتل حسینی منصور - که توسط جریان مؤتلفه اسلامی صورت گرفت - اشاره کرده است. (روزنامه «نوروز»، دوشنبه ۴ تیر ۱۳۸۰)
- از جمله کسانی که در رابطه با عملیات تروریستی «مؤتلفه اسلامی» در واگذاری اسلحه نقش داشته است، آقای هاشمی رفسنجانی بود. آیت الله خلخالی می‌نویسد: «ترور کنندگان حسینی منصور از فداییان اسلام به رهبری شهید صادق امانی بودند. اسلحه‌ای که با آن منصور را ترور کردند، آقای سید ابوالفضل تولیت آستانه مقدس قم آن را از کربلا خریده بود. او آن پرابلوم را به آقای هاشمی داد و آقای هاشمی آن را به مهدی عراقی و مهدی عراقی آن را به بخارایی [ترورگر حسینی منصور] داده بود». (خاطرات صادق خلخالی، اولین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب، نشر سایه، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۶۲).
- آقای منتظری اخیراً عمل ترور را تقبیح کرد و آن را از نظر اسلام نادرست دانست. او در پاسخ به این پرسش که «فتوای حضرت عالی درباره ترور (اعدام انقلابی) چیست؟ اگر حرام است، آیا ترور افرادی مثل حسینی منصور که توسط مبارزین قبل از انقلاب انجام شد، آیا حرام بوده است؟» نوشت: «در حد یک تعبیر وارد شده که ابوالصباح به امام صادق (ع) می‌گوید:

همسایه ای داریم که نسبت به امیرالمؤمنین (ع) بدگویی می کند. اجازه می دهید به حساب او برسیم؟ حضرت فرمودند: آیا تو کاری انجام می دهی؟ گفت: به خدا قسم اگر اجازه دهید در کمین او می نشینم و با شمشیر خود او را می کشم. حضرت فرمودند: ... این کار ترور است، و رسول خدا حق از ترور نمی کردند ای ابا صباح. اسلام مخالف و مانع ترور است. و حضرت مسلم بن عقیل نیز همین حدیث را از رسول خدا (ص) نقل کردند و براین اساس نسبت به ابن زیاد ملعون حاضر نشد این کار را انجام دهد». (امضاء و دست خط آقای منتظری، به نقل از: پایگاه اینترنتی gooya، مورخه ۱۶ ژوئن ۲۰۰۱ / ۲۶ خرداد ۱۳۸۰)

روز بعد از این «فتوا»، حبیب الله عسگر اولادی دبیرکل «جمعیت مؤتلفه اسلامی» در مراسم «بزرگداشت» ترور حسنعلی منصور بدون ذکر نام مجتهد فتوا دهنده آن قتل تأکید کرد که برای به قتل رساندن حسنعلی منصور حکم شرعی داشتند. (کیهان، ۲۷ خرداد ۱۳۸۰)

دو روز بعد از این «فتوا»، آقای هاشمی رفسنجانی با تأکید بر نقش مؤثر «جمعیت مؤتلفه اسلامی» گفت: «با توجه به اینکه در آن دوران همه حرکتها به بن بست رسیده بود، حرکت مؤتلفه اسلامی به رژیم نشان داد که اقداماتش بدون پاسخ نخواهد ماند و نیروهای مذهبی با جدیت بیشتری مبارزات خود را ادامه خواهند داد...» وی با اشاره به نقش «سازنده نیروهای مذهبی بویژه جمعیت مؤتلفه اسلامی در تاریخ انقلاب» افزود: «نقش اصلی نهضت را امام خمینی (ره) برعهده داشتند و خیلی از گروهها و افراد تحت تأثیر ایشان بودند». در همین رابطه آقای کروی رییس مجلس شورای اسلامی نیز بدون ذکر نام مجتهد فتوا دهنده تصریح کرد که برای ترور حسنعلی منصور از فقهای عادل مجوز دریافت شده است. (روزنامه «حیات نو»، ۲۹ خرداد ۱۳۸۰)

حال پرسش اینجاست که آیا آقای خمینی در این جریان نقشی نداشته است؟ بویژه آنکه وی در میان روحانیان، بیش از هر کس دیگری علیه لایحه ارائه شده توسط حسنعلی منصور در خصوص کاپیتولاسیون موضع گیری و مخالفت کرده بود. حتی اگر فتوای آقای مطهری در مورد قتل حسنعلی منصور صحت داشته باشد، آیا او با توجه به مناسبات نزدیک و سابقه شاگردی اش در نزد آقای خمینی، بدون مشورت با او چنین فتوایی را صادر کرده است؟

۹۴- درباره مبارزه قدرتها در آن سالها نگاه کنید به: حمید احمدی، «تحقیقی درباره تاریخ انقلاب ایران»